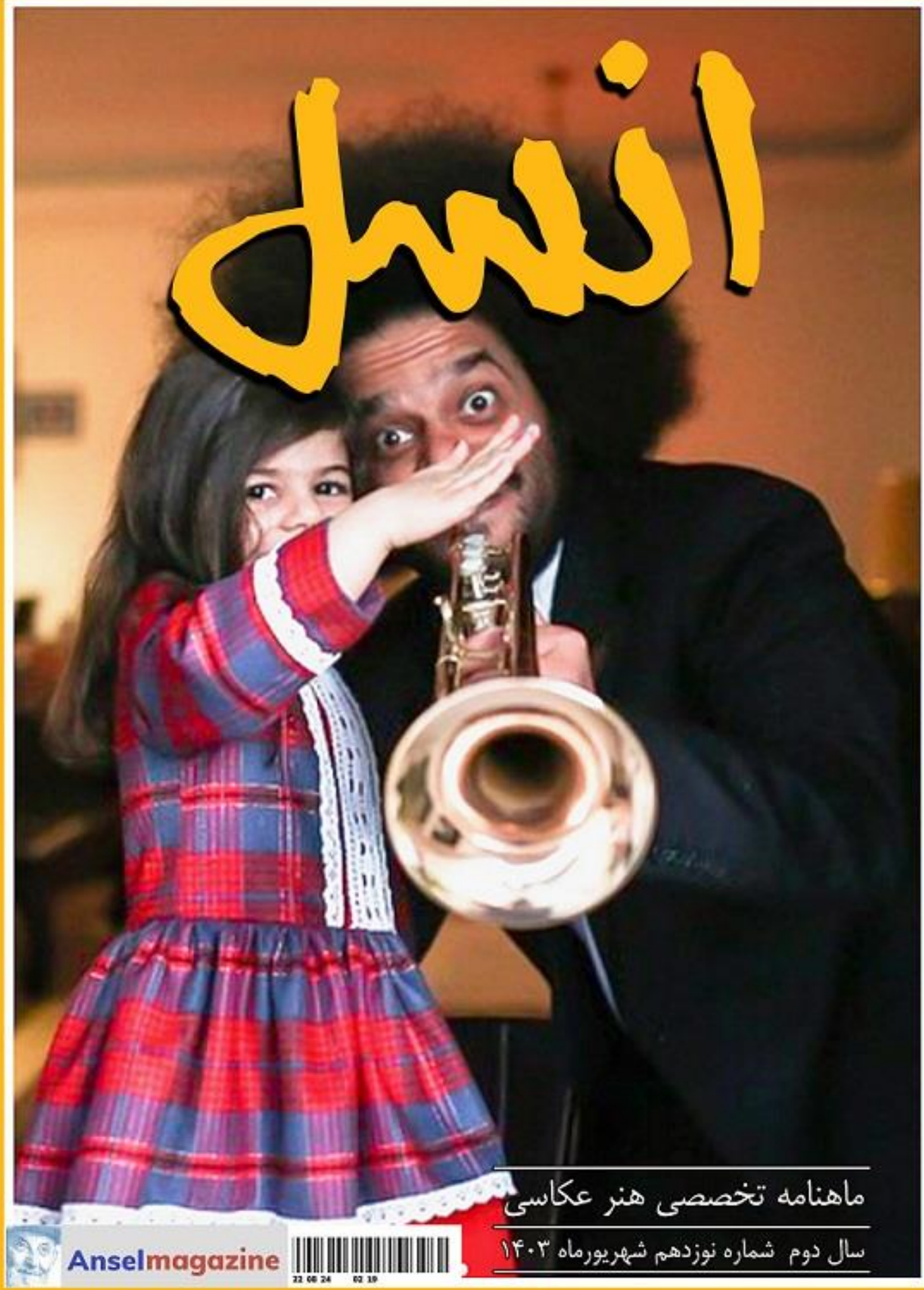

ماهنامه تخصصی هنر عکاسی

سال دوم شماره نوزدهم شهریورماه ۱۴۰۳

Anselmagazine

گفتارهای این شماره

رضا علی پور، قهرمان ملی ۲ آغاز سخن ۳

آشنایی با یک عکاس خبری – رژیس بوسو ۴

داستانی که در پشت بوسه برادرانه دیوار برلین نهفته است– امیلی والترز ۶

گزارش ویژه انسل: واکنش بازدیدکنندگان نمایشگاه کرانه خاوری برلین به نگاره بوسه برادرانه ۹

بخش نگارسازی و خندک ۱۴ چرا آدم ها همدیگر را می بوسند، ویلیام پارک ۱۵

حال و هوای المپیکی شهر پاریس از دریچه دوربین ۱۷ یک عکس و گزاره ای بر آن ۲۶

گفتگوی ویژه ماهنامه انسل با یک عکاس – سارا عبداللهی ۲۷

مرز، یک انبوهه عکس و جستار نوشته ای بر آن ۳۴ جستاری به نام "انبوهه عکس" در عکاسی ۳۶

داوود بی (عکاس) ۳۷ بخش سینما و عکاسی، فیلم باشگاه بنگ بنگ ۴۰

کشمکش و دوگانگی اخلاقی، نوشته ای بر فیلم باشگاه بنگ بنگ – محمد حمیدی ۴۱

آلن دلون با چهره ای دلربا در پس زمینه ای سرکش ۵۰ بخش داستان و عکس: بوف کور، صادق هدایت ۵۵

آموزه ای درباره ترکیب بندی و نوردهی عکس، بخش ششم – جوئل گرایمز ۶۴

مرور عکس های دیرین ۶۸ عکس ویژه ۷۳

فراخوان عکس اکسپوژر ۲۰۲۵-۲۰۲۴ ۷۴ در پیوند با ما ۷۵

www.anselmagazine.com

سردبیر: رضا تجویدی

با سپاس از هنرمندهای گرامی: بهزاد دورانی، مریم زندی، عباس عربزاده، حسن غفاری، جمال رحمتی

رایزن بخش عکاسی مستند اجتماعی و مردم نگاری: حسن غفاری نگاره گر رویه ماهنامه: حبیب کاووسی

عکس رویه: یک همنوازی بی همتا در تهران، سارا عبداللهی عکس رویه پشت: رضا علی پور در المپیک پاریس، سارا عبداللهی

ویرایش و بازبینی پایانی: افشین آذریان

همکاران این شماره: جوئل گرایمز، حبیب کاووسی، افشین آذریان، سارا عبداللهی، محمد حمیدی

پیوندها: @anselmagazine / info@anselmagzanine.com

هرگونه بهره برداری از درونمایه این کار، بدون نام بردن از ماهنامه انسل ناروا است.

جستار روز

رضا علی پور، قهرمان ملی ایران

رضا علی پور، ورزشکار چیره دست در ورزش سنگ نوردی و قهرمان ملی، گوشی همراه خود که ارمغانی باارزش از هماوردی المپیک ۲۰۲۴ پاریس و بسیار ویژه تنها برای ورزشکاران باشنده در این رویداد ساخته شده بود، برای فروش گذاشت تا همه درآمد آن را برای آموزش کودکانی که در آجرپزی های شهر زادگاهش قزوین کار می کنند، هزینه کند. او همواره نشان داده است که آدمی گری و میهن دوستی، ارزش هایی والا در نزد او هستند.

مبینا نعمت زاده بر روی سکوی مدال آوران المپیک پاریس ۲۰۲۴
عکس: سارا عبداللهی کمیته ملی المپیک ایران

آغاز سخن

نخبه کشی، یکی از رفتارهای بسیار نابودکننده و همگانی شده در میان برخی مردمان جهان، از آنگونه، شوربختانه در ایران است، که نمونه های تاریخی آن نه کم است و نه آنکه، گمانی برای پایان یافتن این رفتار نادرست برده می شود. کوشش برای درهم کوبیدن دیگران، به گونه ای، سرچشمه در آن دارد که در میانه یک همآوردی سخت، اگر خود پیروز نیستیم، دست کم، از نابودی پیروزمندان خرسند شویم.

می خواهم بگونه ای سرراست، در اینجا، به جستارهایی که پیرامون پاداش ویژه مبینا نعمت زاده برای مدال المپیکیش پیش آمده، بپردازم. او پس از پیروزی، درخواست کرده است که بدون گذراندن گام های سخت آزمون ورودی دانشگاهی در ایران، در رشته پزشکی که دلبسته آن است، در دانشگاه تهران پذیرفته شود، رشته و دانشگاهی که بی گمان آرزوی هزاران دختر و پسر جوان و سخت کوش ایرانی است که چه بسا برای رسیدن به آن، شبانه روز، دانش می آموزند و کوشش می کنند...

ولی چرا خرده گیری و پرخاشگری به مبینا نعمت زاده، این دختر جوان، توانا و قهرمان ملی، برای خواسته اش در برابر پیروزی ملیش، نادرست و گونه ای از نخبه کشی است؟ نخست آنکه، همه خرده هایی که هست، باید به بی سامانی آموزش دانشگاهی در ایران و کارگزاران آن و هزاران تباهی و ساخت و پاخت های پنهانی، گرفته شود. دردهای درونی و کینه های برآمده از بی دادگری، باید در جای درستش به واخواهی دگرگون شود و نه بر سر کسانی مانند مبینا نعمت زاده فریاد کشیده شود. مدال المپیک، افزون بر آنکه یک دستآورد بزرگ ملی به شمار می آید و برای همه مردم آن سرزمین مایه سربلندی و بالندگی است، از سویی دیگر، به هیچ روی، کار آسانی نیست و بی گمان نیاز به کاردانی، بردباری و به ویژه، سخت کوشی ای دارد که از دست هر کسی ساخته نیست. چنین کسانی، نخبه نامیده می شوند و هر کشوری برای آنها پاداش هایی بزرگ فراهم می کند. در همه جهان، دانشگاه ها با سرافرازی به قهرمانان ورزشی، نه تنها از کشور خود، چه بسا از هر جا که باشند، بهترین پیشنهادها و پشتیبانی ها را پیشکش می کنند. اینکه به کسی برای جایگاه والایی که به دست آورده، پاداش هایی بدهند و آسانگیری هایی بکنند و پشتیبانی های ویژه تری از او بشود، نادرست و بی دادگری به شمار نمی آید. این در پاسخ به آن همشاگردی مبینا در دبیرستان است که برای او نوشته: "ما برای رفتن به دانشگاه، فسفر می سوزانیم و نه مانند تو جفتک می پراکنیم."

روی سخن با همه کسانی است که با کوته بینی و بی اندیشه، نخبه کشی می کنند تا این دختر توانمند و جوان ایرانی، هم از آموزش دانشگاهی دلخواهش باز بماند و هم از آینده اش در ورزش قهرمانی! و چه بسا، سرخوردگی و نابودی او و یا رخت بر بستن و رفتنش به کشوری دیگر، مایه دلتنگی آنها نخواهد شد.

در میان گفتارهای گوناگون این شماره، باز به عکاسی ورزشی و المپیک باز خواهیم گشت و گزارش هایی پیرامون این رویداد بزرگ ورزشی را پوشش خواهیم داد. فراتر از آن، گفتگویی ارزشمند با نخستین عکاس-خبرنگار زن ایرانی خواهیم داشت که به پوشش رخدادهای المپیک و عکاسی از هماوردی های آن پرداخته است.

آشنایی با یک عکاس خبری

رژیس بوسو

رژیس بوسو، زاده سال ۱۹۴۴ میلادی در شهر وردن، در شمال شرقی فرانسه، یک عکاس آزاد و پرکوشش بود که در زمان خود با بسیاری از گاهنامه های پرآوازه اروپایی همچون "استار اند استراییپس"، "استرن"، "اشپیگل" و "سیگما"، همکاری می کرد.

آشنایی رژیس با عکاسی به سالهای نوجوانی او باز می گردد. زمانی که او در میان بازمانده های پدرش که در کودکیش درگذشته بود، یک دوربین عکاسی پیدا کرد و با همان دوربین، کاری را آغاز کرد که در آن توانایی داشت. رژیس، بسیار زود، همچون یک عکاسی دارای سبک شناخته شد. عکس های او بگونه ای بود که دیگران با دیدنشان به شور می آمدند. آن چیزی که عکس هایش را برجسته و روش عکاسی او را یگانه می کرد، گونه ای از توانی نهفته در درونش بود که ترکیب بندی هایش را بسیار ویژه می کرد. اکنون نیز، این شیوه از ترکیب بندی، به خوبی در عکس هایش آشکار است.

رژیس، در آغاز در جایگاه یک کارآموز وارد ستاد کارهای سرگرم کننده ارتش آمریکا در وردن، شهر زادگاهش شد و در بخش چاپخانه کار کرد. پس از مدتی از وردن به آلمان غربی فرستاده شد تا در تاریکخانه کارآموزی کند. در همانجا بود که همکاران رژیس، توانایی های ویژه او را در هنر عکاسی دریافتند و به او انگیزه دادند تا آن را چیره دستانه تر دنبال کند. سرانجام، رژیس بوسو در آلمان با گاهنامه پرآوازه "استار اند استراییپس" در جایگاه یک عکاس خبری، آغاز به همکاری کرد. پس از آن نیز در جایگاه عکاس خبری آزاد، با کار خود ادامه داد و عکس هایش در گاهنامه های دیگری در اروپا، مانند: تایمز، نیوزویک، استرن، اشپیگل، پاریس مچ به چاپ می رسیدند و فراز این همکاری ها در دهه ۱۹۷۰ میلادی با بنگاه عکس سیگما در فرانسه رخ داد.

هر چند که رژیس بوسو با عکس های خبری و سیاسی اش شناخته می شود و عکس ماندگار "بوسه" او در سراسر جهان بسیار بازتاب پیدا کرده است، ولی، نباید عکس های مستند او، به ویژه داستان سرایی شوخ گونه و یکتایی شیوه اش را به دست فراموشی سپرد.

رژیس بوسو در کنار عکس پرآوازه خود "بوسه سوسیالیستی"

The Socialist Fraternal Kiss, “Le Baiser”, by Regis Bossu, 1979.

شوخی، پاکسازی و دلباختگی مرگ آلود

داستانی که در پشت بوسه برادرانه دیوار برلین نهفته است

امیلی والترز

گزاره ای بر نگاره ای بر روی دیوار برلین: خدای من، یاری برسان تا در میان این دلدادگی مرگبار، زنده بمانم. عکس: رضا تجویدی، تیر ۱۴۰۳

با اینکه گاهی یک کلیشه می خواهد ما را وادار کند که چیزی را، جور دیگری دریافت کنیم، ولی سرانجام، همگی رد پاها را، نمی شود پاکسازی کرد. یکی از نمونه های روشن این گزاره، نگاره ای است که بر روی دیوار برلین نقش بسته است. اگرچه دورانی که به آلمانی "وندە" گفته می شود، دیگر به پایان رسیده و آن دگرگونی های سیاسی و اجتماعی پس از فروپاشی دیوار برلین و پیوستن آلمان خاوری به باختری به تاریخ پیوسته است، ولی تکه و پاره های آن مرزی که زمانی گذر ناپذیر قلمداد می شد، همچنان پابرجا مانده است.

از دیدگاه پژوهشگران، این ماندگاری پیچیده، برآمده از گونه ای "جاویدان بودن برخی پدیده ها" است و پاره های دیوار برلین، خط ها و برجستگی هایی که آن را ساخته و همه صحنه پردازی های پیرامون آن، چون یک چگونگی "وارونه و رویاگونه" و درست مانند نگاه کردن به یک نگاتیو عکس است. آن چیزی که امروز بازدیدکنندگان شهر برلین با آن بیشتر روبرو هستند، ناپدید شدن یک دیوار است تا خود آن دیوار! این، همان آبگون بودن میان یادآوری رویاگونه دیروز و راستینگی امروز و ناهمگون بودن آنها با هم است.

نمایشگاه کناره شرقی برلین، در سال ۱۹۹۰ برای همین برپا شد، تا نگذارد این بخش بنیادین از تاریخ شهر، به دست فراموشی سپرده شود. این نمایشگاه دربرگیرنده بیش از ۱۰۰ نگاره هنری از هنرمندانی از سراسر جهان است که بر روی بازمانده دیوار برلین به درازای ۱/۳ کیلومتر جا گرفته اند.

یکی از این هنرمندان، "دیمیتری وربل" است که کار هنری نقش بسته او بر دیوار برلین، شاید پر بازدیدترین نگاره در این نمایشگاه باشد. این نگاره "لیونید برژنف" و "اریش هونکر"، رهبران اتحاد جماهیر شوروی و آلمان خاوری را در حال در برگرفتن یکدیگر و بوسه برادرانه، در سی امین جشن سالگرد بنیان گذاری جمهوری دمکراتیک آلمان نشان می دهد. این نگاره، برگرفته شده از عکسی است که "رژیس بوسو" عکاس فرانسوی در سال ۱۹۷۹ آن را گرفت و آن را "بوسه" نامید.

نگاره "وربل" نمادین است و همانند یک سمبل برای دیوار و تاریخ آن می ماند. این نگاره هنری، هم زمان، هم زیستی هنجار چون یک هنر خیابانی را یدک می کشد و هم، گرافیکی نابهنجار به شمار می آید. این نگاره از وربل، نمادی از ایستادگی هم است. کاری که بارها در برابر پاکسازی و زدایش پایداری کرده، با این انگیزه، که می خواهد بماند تا تاریخ راستین شهر را به نمایش بگذارد.

هر چند که بن مایه کار، یک عکس خبری و سیاسی جدی است، ولی نگاره وربل به آن رویه ای از شوخی دمیده تا شورشی دیداری ایجاد کند در برابر آنچه سر شهر و پرآوازه ترین بنای جنگ سرد گذشته است.

اگر چه به وربل برای رونوشت برداری از عکس رژیس بوسو، خرده گرفته شده است، ولی او با افزودن رنگ، برجسته تر کردن برخی ریزگان در کار و نیز برداشتن برخی ریزگان دیگر، به بازسازی آن عکس به شیوه خود پرداخته و آن را به ریخت کلاستر فوبیک (تنگنا گریزی) آفریده است. دو ویژگی بزرگ در کار هنری وربل دیده می شود: یکی هم تراز بودن لب ها با خط چشم بیننده است، درست در جایی که دارند به هم بوسه می زنند و دیگری، بزرگنمایی بیش از اندازه نگاره است که بیننده را مجبور می کند تا برای دیدن همه نمای کار، تا اندازه ای از آن دور شود. این کار وربل، آن درشت پیکری و بلندی دیوار برلین را زیر پرسش می برد و نشان می دهد که آنگونه که انگاشته می شود، این دیوار، بسیار هم بلند نیست.

وربل، دگرگونی دیگری هم در این نگاره در برابری با عکس مستند بوسو پدید آورده است و آن قرار دادن نیمه ای از سر هونکر در بیرون از چهارجوب کار است. او با این کار و واگذاری بیشتر پهنه نگاره به برژنف، خواسته تا چیرگی اتحاد جماهیر شوروی بر آلمان خاوری را بازتابی هنری بدهد. همچنین آن دولتمردانی که در عکس بوسو در پشت زمینه دیده می شوند، در نگاره وربل، جای خود را به پشت زمینه ای ساده و فیروزه ای رنگ داده اند، تا سوژه در چشم بیننده برجسته تر نمایان باشد. همچنین، او با چنین پشت زمینه ساده ای، در کنار نگاره های رنگ و وارنگی که در نمایشگاه خاوری دیوار نخش بسته اند، کار خود را جدا از آنها و برجسته و نمایان تر کرده است.

اکنون به واکاوی خط و گرافیک روی این کار هنری می پردازیم. به آن نوشته ای که با خط سیریلیک (روسی) و با فونت های بزرگ و کوچک، سخنی را نوشته است با این درونمایه: "خدایا! به من یاری برسان تا زنده بمانم." و در دنباله آن در پایین با همان خط، ولی این بار به رنگ سرخ خون، نوشته شده است: "در میان این عشق مرگبار زنده بمانم"

وربل، در بنیاد در این کار هنری، یک مانند سازی از "اروس و تاناتوس" ساخته است. هر چند که رویه نگاره یک آیین سوسیالیستی را نشان می دهد، ولی در دل آن، دردی بزرگ و ژرف که تنها یک دلدادگی هراس انگیز می تواند ایجاد کند، دریافت شدنی است.

آمیختگی نگاره با نوشته های درون آن، گونه ای از پهلو زدن به هماوایی نظامی شوروی و آلمان خاوری است، چرا که همه به خوبی می دانستند که گزافه گویی های هونکر درباره رشد درآمد ملی و پایداری اقتصادی در آلمان خاوری، خوشبینانه و ناشدنی است و در چنین نابسامانی هایی، تنها توان نظامی برای سرکوب مردم به کار خواهد آمد.

آمیزه رنگ ها در این نگاره دیواری، به گونه ای پرچم امروزی روسیه را یادآوری می کند، جایی که زادگاه خود وربل است. از سوی دیگر، بوسه دو مرد در این نگاره، سهش های همجنسگرا ستیزی را بر می انگیزد که در روسیه همچنان مانند یک تابو، بد و زشت قلمداد می شوند. در بین سال های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۹ میلادی، این گروه های همجنسگرا از این نگاره هنری، همچون یک نماد پیام رسان برای خود بهره می بردند. در سال ۲۰۰۹ میلادی تا اندازه ای بر روی این نگاره بر روی دیوار برلین، گرافیک ها و نوشتارهایی در پشتیبانی از همجنسگرایی نگاشته شده بود، که افزون بر پوسیدگی آن، نگاره ای فرسوده و رنگ و ریخت باخته از آن به جا گذاشته بود. در همین سال، کارگزاران نمایشگاه کناره خاوری، آهنگ آن را کردند که این نگاره را سراسر پاک کنند و با فراخوان دوباره وربل، نگاره ای نوسازی شده ای به جای آن بنشانند. وربل این فراخوان را پذیرفت و این بار کوشش کرد تا رنگ هایی را بکار ببرد که در برابر فرسایش، پایداری بیشتری داشتند. هر چند که امروزه از هرگونه دیوار نویسی و کار گرافیکی بر روی نگاره های نمایشگاه کنار خاوری برلین جلوگیری می شود و چناچه نگاشته ای افزون بر دیوار دیده شود، با بکارگیری ماتک های ویژه، پاکسازی می شود، ولی برخی باور دارند که آن فضای آزاد نوشتاری بر روی دیوار که گونه ای از گفتگوی آزاد مردمی و پیوند هنرمند و بیننده کارش بود، از میان رفته است؛ و این می تواند به انگیزه های والای نمایشگاه کناره خاوری، که همانا، برداشتن دیوارها و نزدیکی مردم به هم، گسترش آزادی سخن ودمکراسی است، آسیب جدی وارد کند و رده کارهای هنری روی دیوار را به تنها رویه هایی آذینی، کاهش دهد.

ولی نگرش خود وربل درباره آن ساز و کاری که هر کس در زیر و یا بر روی کار هنریش چیزی می نوشت یا یک کار گرافیکی به جا می گذاشت چه بود؟ وربل نمایشگاه کناره خاوری را به وارون آنچه در بیشتر نمایشگاه ها برای نگهبانی از کارهای هنری انجام می شود، فضایی آزاد می دید که هنرمندهای تازه کار، همراه با هنرمندهای چیره دست، همگی در کنار هم کار خود را نمایش می دهند.

وربل می گوید که زمانی که نامه ای به دستش رسید با این درونمایه که او برای انجام یک کار بر روی دیوار برلین فراخوانده شده است، تا اندازه ای به شور آمد که سراسر فراموش کرد که در آن نامه گفته شده است که شما می پذیرید همگی حقوق کار هنری خود را به نمایشگاه کناره خاوری واگذار کنید. به هر سوی، وربل از اینکه این کار هنری برای او، آوازه ای جهانی آورده است، خشنود است.

نگاره وربل درست پس از یازده سال از عکسی که رژیس بوسو گرفته بود و بوسه سوسیالیستی نام گرفت، آفریده شد و یک بار دیگر، آوازه آن عکس را بر سر زبان ها انداخت. اکنون این نگاره، همچون نمادی از شکست کمونیسم و به شوخی گرفتن آن، بر روی بسیاری از آگهی ها و کالاهایی چون لیوان های چای باز آفرینی می شود. نگاره وربل بر روی دیوار برلین نشان داد که هنر خیابانی اگر با سخت گیری روبرو نشود، توانایی مردم گرایی و شدنی کردن پیوندی استوار میان هنرمند و بیننده را به خوبی در خود به همراه دارد.

گزارش عکس ویژه انسل از شهر برلین

واکنش بازدیدکنندگان نمایشگاه کناره خاوری برلین به نگاره "بوسه برادرانه"

ГОСПОДИ ! ПОМОГИ МНЕ ВЫЖИТЬ
EXCLUSIVE
Anselmagazine

EXCLUSIVE
Anselmagazine

EXCLUSIVE
Anselmagazine

EXCLUSIVE
Anselmagazine

ГОСПОДИ ! ПОМОГИ МНЕ ВЫЖИТЬ
ЛЮБВИ
EXCLUSIVE
Anselmagazine

ОДИ ! ПОМОГИ МНЕ ВЫЖИТЬ
HiLF MiR
EXCLUSIVE
Anselmagazine

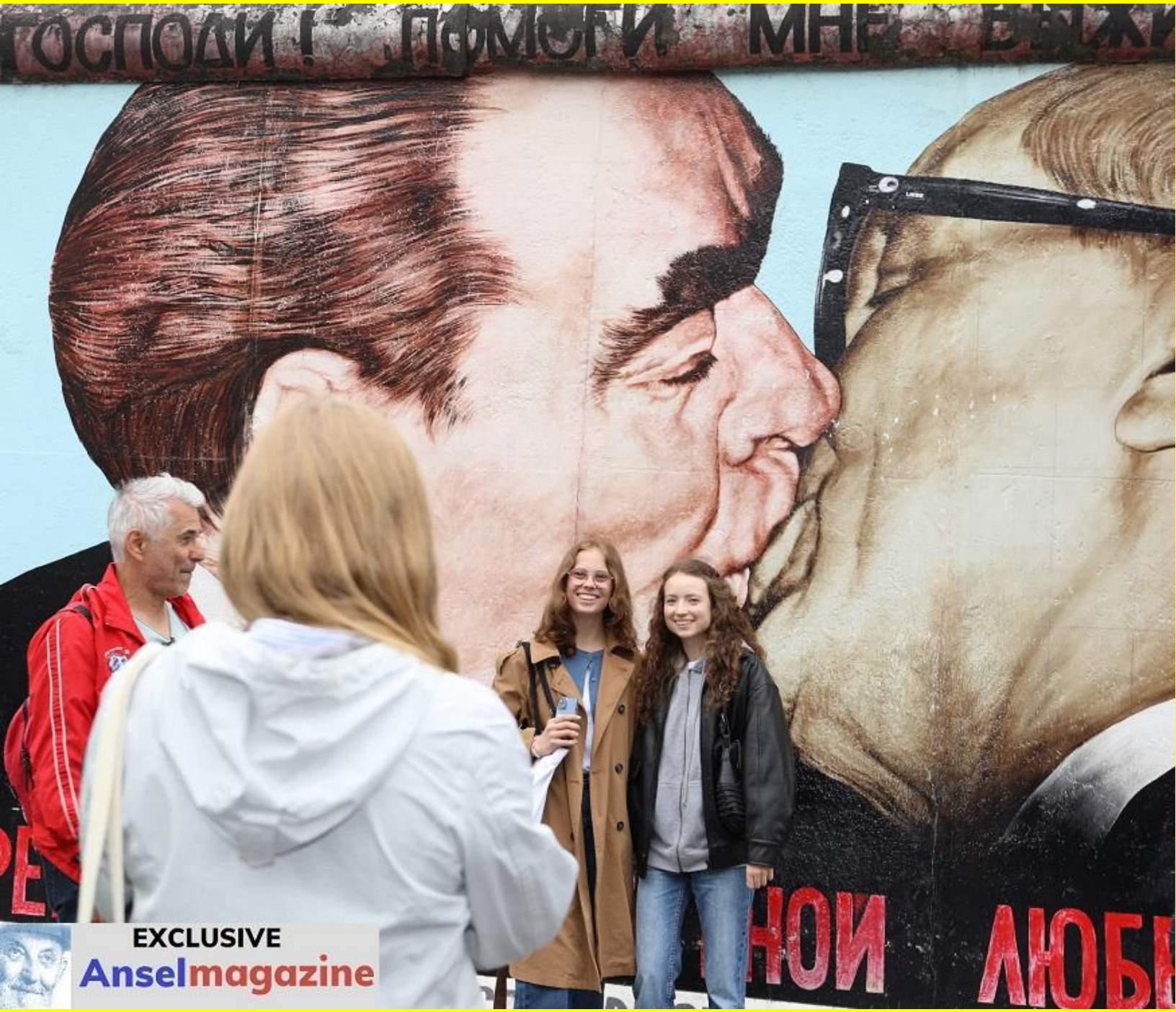
ГОСПОДИ! ПОМОГИ МНЕ
ЛЮБ
EXCLUSIVE
Anselmagazine

بخش نگاره سازی و خندک

چرا آدم ها همدیگر را می بوسند؟

ویلیام پارک

برگرفته شده از: رسانه بی بی سی

تب بوسه البته با فیلم‌های عاشقانه داغ شده است اما آیا «اولین بوسه» برای فهمیدن این که لب بر لب «عشق واقعی» خود گذاشته‌اید، راه خوبی است؟ ما اهمیت فراوانی برای بوسه قائل هستیم اما چرا این عمل تا این اندازه خاص است؟

یک نظر این است که ما در دوران کودکی علاقه‌ای ذاتی به تماس دهانی داریم. از دوران شیرخوارگی به بعد، ما همواره لب‌ها را با نتایج و تاثیرات مثبت مرتبط دانسته‌ایم.

نظر دیگری هم وجود دارد که به‌ویژه بوسه لب به لب برای ما خوشایند است چون در گذشته و طی دوران تکامل پس از آنکه کودک از شیر گرفته می‌شد، مادران غذا را می‌جویدند و آن را در دهان کودک می‌گذاشتند، روشی برای انتقال غذا که پیش جویدن نام دارد و رفتاری شناخته‌شده در نخستی‌های خویشاوند انسان است.

نکته دیگر این است که لب‌های ما بسیار حساس است و یکی از معدود بخش‌هایی از بدن است که آن را با لباس نمی‌پوشانیم.

پروفسور ویلیام یانکوویاک، انسان‌شناس می‌گوید:«هرچه بیشتر لباس بپوشید میزان بوسیدن بیشتر می‌شود».

«هرچه کمتر لباس بپوشید میزان بوسیدن کمتر می‌شود. استثنای جالب این است که در میان شکارچیان و گردآورندگان هیچ بوسه‌ای نمی‌بینیم جز یک استثنا در میان اینوئیت‌ها (اسکیموهای کانادا و گرینلند) در قطب شمال. آنها تنها انسان‌های شکارچی گردآورنده

هستند که یکدیگر را می‌بوسند. بوسه معروف اقیانوسی که بینی خود را به بینی دیگری می‌مالند اما اینطور نیست و آنها لب‌های خود را به لب‌های همدیگر می‌مالند.»
پرسش این است که چرا چنین می‌کنند؟
یانکوویاک در ادامه می‌گوید: «در همه مناطق دیگری که انسان‌های شکارچی گردآورنده زندگی می‌کردند، هیچ لباسی نمی‌پوشیدند و در نتیجه می‌توانستند با همه قسمت‌های بدن یکدیگر تماس حسی و عاطفی برقرار کنند».
«اما وقتی لباس بپوشید تنها منطقه حسی عاطفی در دسترس و تنها منطقه قابل لمس صورت انسان است».
شاید اهداف تکاملی هم برای بوسیدن وجود داشته باشد.
با نزدیک شدن به یکدیگر می‌توانیم نشانه‌هایی از بوی بدن یکدیگر را دریابیم. این موضوع شاید توضیحی باشد برای اینکه بوسه عاشقانه لب به لب رفتار معمول انسان نیست.
بنا بر یک تحلیل آماری کمتر از نیمی از مردمان جهان بوسه لب به لب دارند. یانکوویاک دریافت که در میان ۱۶۸ کشور در سراسر جهان فقط ۴۶٪ از آنها در موقعیت عاشقانه بوسه لب به لب انجام می‌دهند.
پروفسور یانکوویاک چنین توضیح می‌دهد: «من فکر می‌کنم احساسات و امیال افراد می‌تواند به صورت‌های دیگری غیر از بوسیدن هم نمود پیدا کند. اما الگوی جالب و غالبی در این میان مشاهده می‌شود که هرچه پیچیدگی‌های اجتماعی بیشتر می‌شود، بیشتر شاهد بوسه هستیم».

دیرپاترین شاهد برای رفتاری شبیه بوسیدن در متون سانسکریت وداها متعلق به ۳۵۰۰ سال پیش مشاهده می‌شود.
شریل آر کریشن‌باوم، نویسنده کتاب علم بوسیدن می‌گوید:«مردمان بسیاری در سراسر جهان بوسه دهان به دهان و لب به لب دارند. درست همانطور که امروزه مرسوم است و می‌شناسیم».
«بوسه مالایی که چارلز داروین آن را توصیف کرده است به این صورت است که زن روی زمین چمباتمه می‌زند، مرد روی او خم می‌شود و به سرعت او را بو می‌کشد. در واقع نمونه‌ای از بوی بدن شریک را دریافت می‌کند».
در جزایر تروبریاند واقع در ساحل شرقی گینه‌نو بوسه عاشقانه به این صورت است که روبه‌روی یکدیگر می‌نشینند و مژه‌های یکدیگر را می‌بوسند. شریل کریشن‌باوم می‌گوید:«من فکر می‌کنم برای بسیاری از ما این کار هیچ عاشقانه نباشد اما برای آنها چنین بوده است».
او در ادامه می‌گوید:«همه این رفتارها نشانگر نوعی اعتماد است، اینکه اجازه بدهی دیگری به تو تا این اندازه نزدیک شود و این رفتارها همه برای این است که ما را به افرادی که برای ما اهمیت دارند نزدیک کند».
بوسه با فشردن لب‌ها رفتاری منحصر به انسان‌هاست. اگر بوسیدن هدف تکاملی داشته است، چرا جانوران دیگری را نمی‌بینیم که یکدیگر را ببوسند؟
ملیسا هوگن‌بوم در سال ۲۰۱۵ در برنامه بی‌بی‌سی پاسخ این پرسش را داده است.
«یکی از دلایلی که ما می‌خواهیم به صورت شریک خود نزدیک شویم این است که بتوانیم او را بو کنیم».
«بو اطلاعات گوناگون و مفیدی را برای ما آشکار می‌کند که شیوه تغذیه، وجود بیماری، حالت روحی و ارتباط عاطفی چند مورد از آن است. بسیاری از جانوران حس بویایی پیچیده‌تری نسبت به ما دارند به همین دلیل نیازی ندارند خیلی به یکدیگر نزدیک شوند».
آیا ما به بوسیدن ادامه خواهیم داد و چطور در برخی کشورها بوسیدن رفتاری عادی است؟
کریشن‌باوم می‌گوید: «ما شاهد هستیم که بوسیدن در سراسر جهان به دلایل گوناگون مانند بیماری اوج و فرودهایی داشته است. امپراتورهایی در جهان بوده‌اند که بوسیدن را برای مردم سرزمین خود ممنوع کرده بودند چون فکر می‌کردند آنها حق برخورداری از این موهبت را ندارند».
«اما یک نکته مسلم است و ما مدام شاهد آن هستیم که با وجود همه بیماری‌ها یا ممنوعیت‌ها و بندوبست‌ها بوسه همیشه در جایگاه خود می‌نشیند».

حال و هوای المپیکی شهر پاریس از دریچه دوربین

یک گزارش عکس ویژه

PARIS
2024
Anselmagazine

PARIS
2024
Anselmagazine

PARIS
2024
Anselmagazine

Anselmagazine

Anselmagazine

PARIS 2024
PARIS
PARIS
PARIS
Anselmagazine

Anselmagazine

عکس: سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

سارا عبداللهی

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

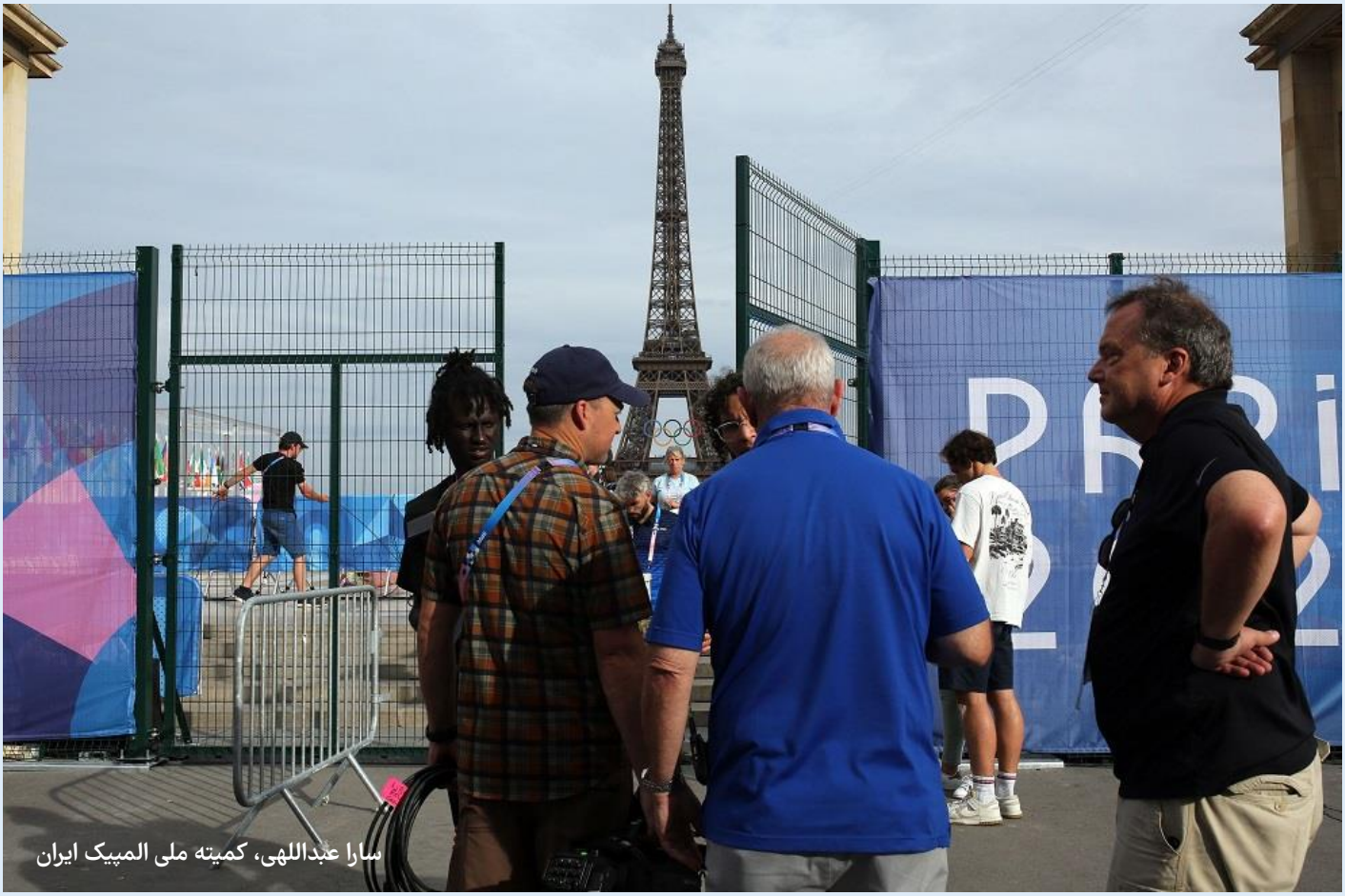

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

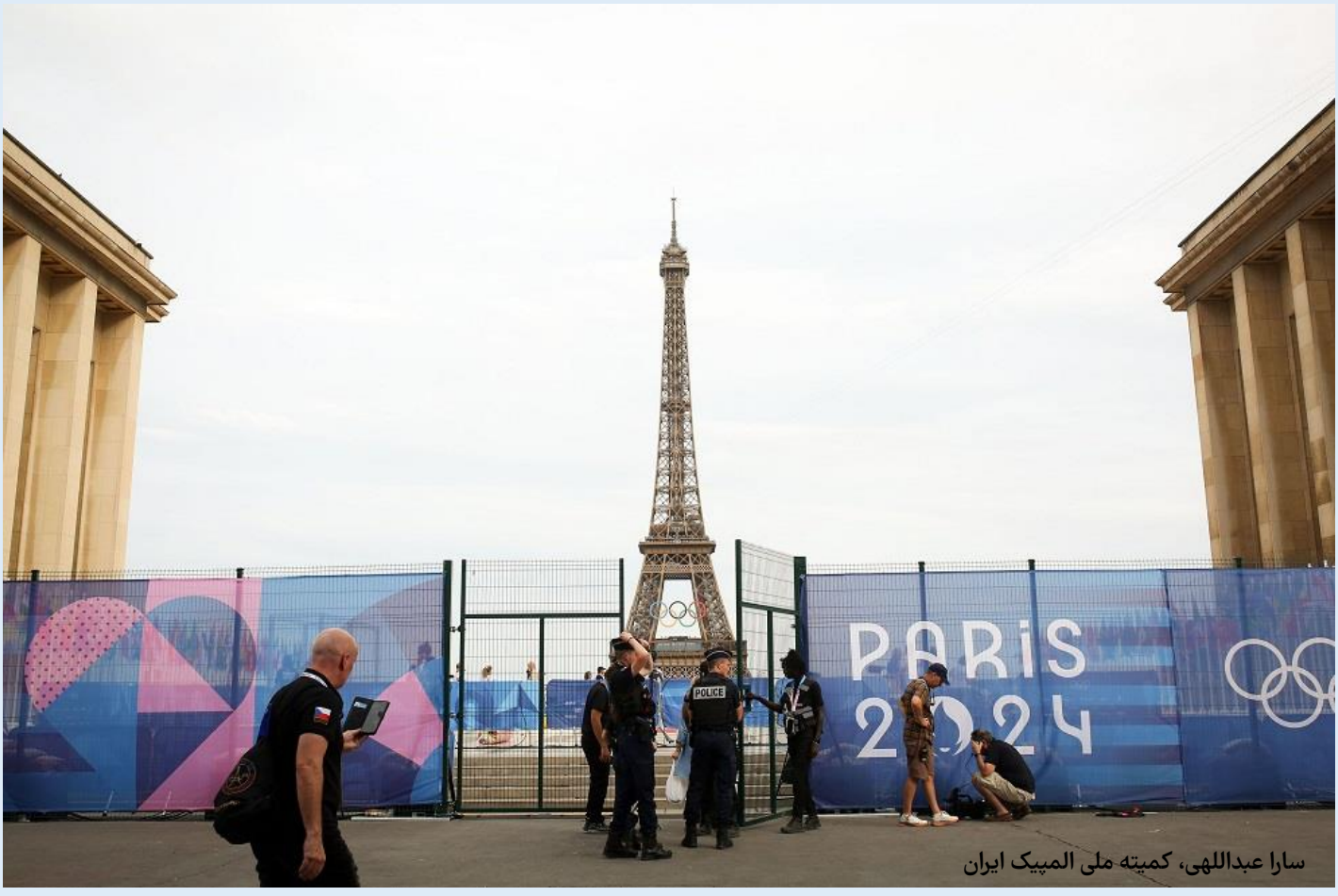

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

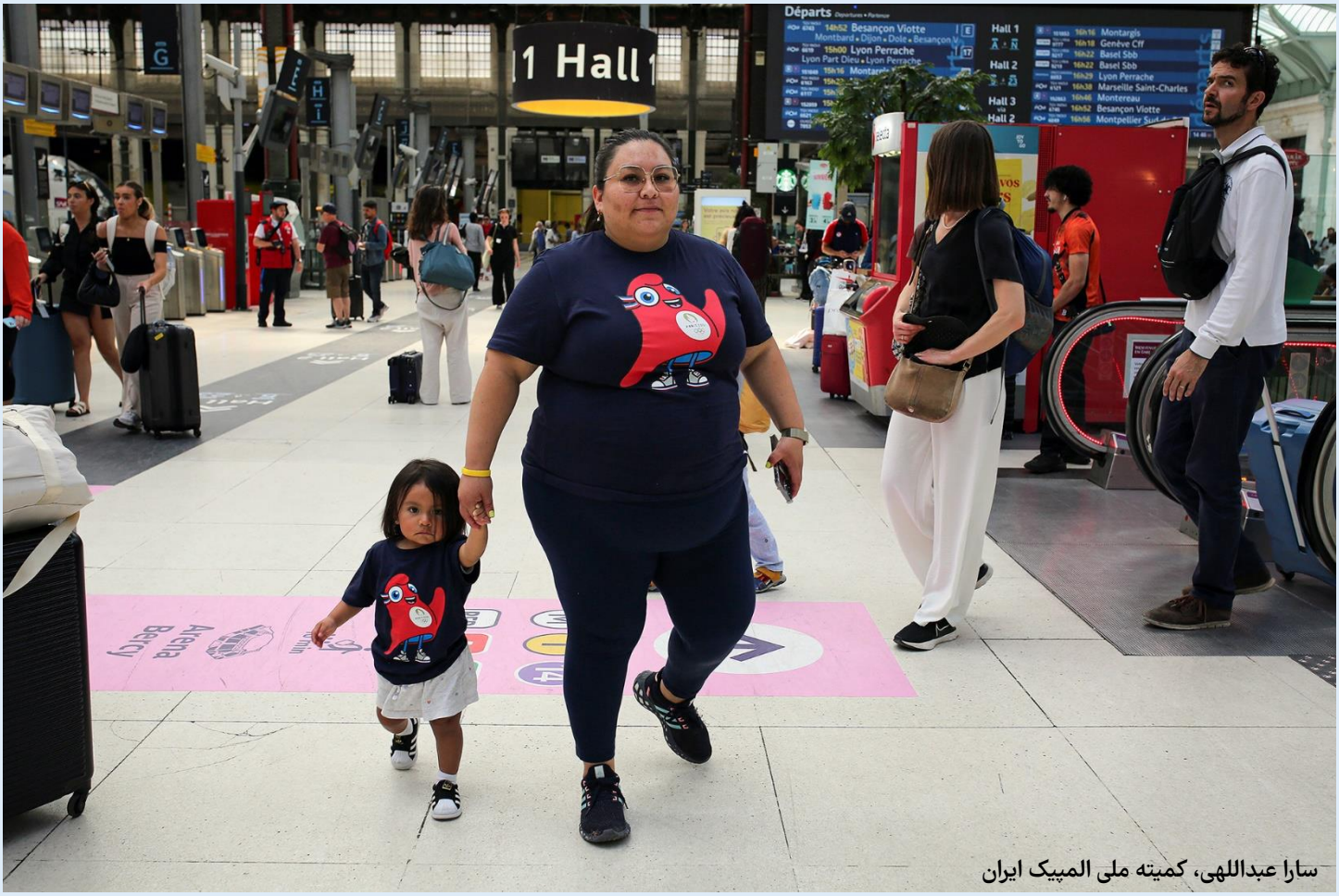

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

یک عکس و گزاره ای بر آن

کودکان در لا پلاسی هبرت، پاریس ۱۹۵۷، روبرت دوانو

روبرت دوانو هیچگاه از رویدادهای پیچیده و شگفت آور، عکاسی نکرد. او تنها چیزهای ساده و گذرا در خیابان های شهرها را برای عکاسی بر می گزید. او در یکی از بخش های بیرون شهری در جنوب پاریس زاده شد. در آینده که او عکاس شد، دوربین رولیفلکس خود را برداشت و با همان نگاه ویژه اش، برای عکاسی به بخش های پیرامون شهرها پا گذاشت.

دوانو می گوید: "من در عکاسی دنبال آن چیزی بودم که می توانست مرا در زندگی شاد کند و آن زمانی رخ می داد که مردم می توانستند با یکدیگر مهربان باشند. هرگاه چنین چیزی را می دیدم، دوست داشتم آن را با عکس هایم به دیگران هم نشان بدهم، چرا که عکس های من می توانستند گواهی بر این باشند که هنوز هم مهربانی در بین مردم جهان هست."

در این عکس، قهرمانان داستان، کودکان هستند. کارگرانی با جامه هایی چرک آلود و مندرس، ولی سرشار از عشق و بالندگی.

دوبرت دوانو یک عکاس آزاد بود. آزاد بود تا در گرداگرد شهر بچرخد و هنگامه های ارزشمند را عکاسی کند. او از شیوه های سهش انگیز در عکاسی رها بود، رها از آن دسته عکس هایی که گاهنامه های سوداگر بسیار می پسندیدند.

یکی از دوستان دوانو بازگو می کند که روزی روبرت داشت گله گوسفندی را دنبال می کرد، ناگهان یک خودرو باری بزرگ، به گله زد و گوسفندها و سگ های گله را زیر گرفت. در آن هنگام، روبرت به جای آنکه سرگرم عکاسی از این رویداد شود، دوربین را کناری گذاشت و به کمک چوپان شتافت، کاری که هیچ عکاس گاهنامه پسندی انجام نمی داد.

با این همه، روبرت دوانو عکاسی است که به خوبی می داند چگونه هنگامه های ارزشمند و آدمگرایی را در گوشه و کنارهایی که کمتر دیده می شوند، با عکس هایش به دیگران نشان دهد.

@S_ABDOLLAHI109

گفتگوی ویژه ماهنامه انسل با یک عکاس

سارا عبداللهی

نخستین زن عکاس ایرانی در همآوردی های المپیـــــک

عکس های ویژه المپیک ۲۰۲۴ پاریس که در اینجا آورده می شود، برگرفته از بایگانی عکس سارا عبداللهی در کمیته ملی المپیک ایران است.

سارا عبداللهی از آن دسته عکاسان خبری توانا در ایران است که کار عکاسی را بر پایه دلبستگی هایش برگزیده و چه بسا، همین شور و توانایی هایش، افزون بر آزموده های کاری بسیاریش، او را عکاسی چیره دست و در کارش پیروز کرده است.

تازه از همراهیش با کاروان ورزشکاران ایرانی در پاریس در جایگاه عکاس ویژه کمیته ملی المپیک ایران، با دستی پر از عکس و خبر، از هماوردی های المپیک ۲۰۲۴ بازگشته است که با او، پای گفتگو می نشینیم.

در آغاز از خودتان برایمان بگویید، چگونه با هنر عکاسی آشنا شدید و چه گام هایی را در این راه پیموده اید تا اکنون که درجایگاه یک عکاس چیره دست سرگرم کار هستید؟

از کودکی دلبسته هنر بودم. از همان زمان خط خوشی داشتم و نقاشی هم خوب می کشیدم. هنگامی که در دوره های دبستان و راهنمایی آموزش می دیدم، پرداختن به هنر، به گونه ای دلخوشی من بود و همیشه مایه آرامشم می شد. با این همه، به هنرستان نرفتم و در دبیرستان و در رشته دانش های مردمی (علوم انسانی)، آموزشم را دنبال کردم. پس از آن هم در دانشگاه، روانشناسی بالینی خواندم و آن را تا کارشناسی ارشد پیگیری کردم. در همان زمان و هنگام دیدارهای روانکاوی، با ژرف اندیشی درباره گرایش های درونیم و آنچه به آن بیشتر دلبستگی دارم، دریافتم که هنر و به ویژه عکاسی، همانی است که در زندگی دنبالش بوده ام. بر همین پایه، جستجویی را آغاز کردم تا هنر عکاسی را آموزش ببینم و در این میان، با پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران و دوره های آموزش عکاسی آن آشنا شدم که ویژه دانشجویان برپا شده بود.

این آموزش های عکاسی چه زمانی به درازا می کشید؟

روی هم رفته، پنج دوره بود، که با عکاسی آنالوگ و سیاه و سفید آغاز می شد. عکاسی می کردیم، سپس در تاریکخانه نگاتیو ها را باید خودمان آشکار سازی می کردیم. یادم می آید که زمانی که نگاتیوها رفته رفته آشکار می شدند و عکسی که گرفته بودم، از چاپ بیرون می آمد، از دیدنش به شور می آمدم و بی گمان می شدم که همین هنر عکاسی همان دلبستگی زندگی من و پیشه ای است که از آن خسته نخواهم شد.

در آن دوره ها چه چیزهای دیگری در زمینه عکاسی آموزش داده می شد؟

همه چیز! برای نمونه: چگونگی بررسی عکس (نقد عکس) یکی از آنها بود. اگرچه، پس از پایان دوره کارشناسی ارشد، با راهنمایی استادان دانشگاهم در رشته روانشانسی، دریافتم که برای بهتر آموختن هنر، باید پژوهشی هم در تاریخ داشته باشم. به نمایشگاه های هنری بسیاری سر می زدم و کوشش می کردم تا با دیدن کارهای هنری گوناگون، بیشتر بیاموزم. دیدن تیاترهای ارزشمند، فیلم های خوب، خواندن سروده ها، چامه ها، داستان های و نوشته های نویسندگان برجسته، همه اینها کارهایی بود که در آن زمان برای گسترش چند سویه-نگری به جهان هنر، با آنها درگیر شدم. چه بسا، آموزش هایم در همین جا پایان نیافت و پس از آن، دوره آموزش عکاسی دیجیتال و نیز عکاسی آتلیه را هم گذرانم تا اینکه در این میان با دوستان خوبی که در ژانر عکاسان خبری کار می کردند، آشنا شدم. دوره عکاسی خبری را هم گذراندم و در اینجا بود که به گونه ای ویژه تر، عکاسی خبری ژانر برگزیده من شد. سال ۱۳۹۳ بود که دیگر برآن شدم که به گونه ای چیره دستانه تر وارد جهان عکاسی خبری بشوم، در همان هنگام، بسیاری از استادهای من، این گوشزد را به من می کردند که در عکاسی خبری، پول چندانی نیست و عکاسی آتلیه بهتر است؛ ولی من گزینش خودم را کرده بودم و عکاسی خبری را بیشتر دوست داشتم؛ چون هر روز چیز تازه ای به آزموده هایم افزوده می شد، با آدم هایی برخورد می کردم و آشنا می شدم که تا پیش از این نمی شناختمشان و همه اینها، مانند آن چیزی بود که پیش از آن در جهان کتاب هایم با آنها روبرو بودم. برای همین، میان پول بیشتر یا سر و کار داشتن با آزموده های گوناگون تر و بهتر، دومی را برگزیدم و اینگونه بود که عکاس خبری شدم.

نخستین کار شما در جایگاه عکاسی خبری چگونه رخ داد؟

سال ۱۳۹۴، من عکاس خبری تارنمای "موسیقی ما" شدم. این تارنما، یک بستر ویژه برای موسیقی در ایران بود. همکاری با "موسیقی ما"، به راستی سرگرمی چیره دستانه خوشایندی بود، چرا که من درگیر کاری شدم که در آن باید هنر موسیقی و عکاسی را در هم می آمیختم. اگرچه در این کار، چالش های ویژه ای هم بود، مانند اینکه در دوره هایی مانند ماه های محرم، صفر و رمضان، رویدادی در پیوند با موسیقی برگزار نمی شد و به دنبال آن، من هم کاری برای عکاسی کردن نداشتم. از همین رو، کوشش کردم تا در یک خبرگزاری کلان تری سرگرم کار شوم. آن را پیگیری کردم و به دنبالش، در سال ۱۳۹۵، به خبرگزاری برنا پیوستم که تا اکنون هم در همین رسانه، سرگرم کار عکاسی خبری هستم. این را هم بیافزایم که خبرگزاری برنا، رسانه ای با سرپرستی دیوان (وزارت) ورزش و جوانان است که پوشش رویدادهای ورزشی، یکی از رویکردهای برجسته آن است و من هم بر همین پایه، در بسیاری از همین رویدادهای ورزشی در جایگاه عکاس خبرگزاری برنا کار کرده ام. ولی کار عکاسی من تنها به ورزش کوتاه نمی شود و در سایر زمینه های خبری، مانند: خبر سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، هنری، روزانه سرگرم کار هستم. سرپرست عکسی که در خبرگزاری برنا با او کار می کنم، آقای فرزام صالح هستند که گفتگو با ایشان درباره کم و کاستی هایی که در عکس هایم بوده، همواره، انگیزه ای برای پیشرفت در کارم شده است و به همین گونه، کار عکاسی من، روز به روز بهتر شده است. بردباری در کار و همیشه آموختن و آزمودن که در این سالها همراهم بوده اند، هم برایم خوشایند بوده اند و هم به چیره دست شدنم در عکاسی یاری رسانده اند. به گمان، دستاورد همه اینها در درازای این چند ساله بوده است که مرا به جایی رسانده تا برگزیده شوم و به المپیک ۲۰۲۴ پاریس فرستاده شوم.

با نگریستن به عکس های شما، اینگونه در می یابیم که موسیقی و تیاتر از دسته جستارهای هستند که دلبسته آن هستید. در این عکس ها، بیشتر، چهره نگاری هایی زیبا از هنرمندانی می بینیم که یا سرگرم انجام کار هنری خود هستند و یا تازه از آن دست کشیده اند، تا چه اندازه به چنین سوژه هایی نزدیک هستید؟

همیشه به موسیقی و تیاتر دلبسته بوده ام. بارها پیش آمده است که در روز به سختی سرگرم کار عکاسی از رویدادهای سیاسی و اجتماعی بوده ام، ولی شب هنگام که برای دیدن و عکاسی کردن از یک برنامه موسیقی یا تیاتر رفته ام، همه خستگی کار روزانه ام با آن به در شده. راستش، در زندگیم هیچگاه پیش نیامد که هنرهایی مانند موسیقی و تیاتر را آموزش ببینم و سرگرم آنها بشوم، با این همه، دلبستگی من به این هنرها هیچ زمانی کم نشده است و همواره آنها مایه شادمانی من در زندگیم شده اند.

عکسی از شما هست با نام "سمفونی خاموش" که یک خانواده چهار نفره را نشان می دهد که همگی سرگرم ویولن نوازی هستند. هر چند که عکس می توانست در اندازه یک عکس یادگاری خانوادگی ساده بماند، ولی ژست ها و خوشی نمایانی که در پرسناژها بازتاب پیدا کرده است، از آن عکسی برجسته ساخته، به ویژه زمانی که پی می بریم که این عکس در دوره همه گیری کوید ۱۹، درگیری مردم با این آشفتگی و نیز مرگ آلود شدن زندگی مردم، گرفته شده است. در انبوهه عکس "زنان نوازنده" که در همین دوره عکاسی کرده اید و این عکس هم بخشی از همان پیرنگ است، به دنبال نشان دادن چه چیزی بوده اید؟

"سمفونی خاموش" را چهار سال پیش عکاسی کرده ام. انبوهه عکس، دربرگیرنده پرتره هایی از چهل نوازنده زن ایرانی است که من آنها را در خانه هایشان عکاسی کرده ام. برای این درون خانه را در پیرنگ کارم گنجاندم، چرا که می خواستم افزون بر زن نوازنده ایرانی، داده هایی درباره خانه ایرانی، چیدمانی درونی آن، رخت ها و جامه ها و چیزهایی دیگر از این دست، در عکس هایی که می گیرم، گنجانده شوند. این کار، انگیزه ای می شود تا این عکس ها در سالهای دراز در آینده، بتوانند فرهنگ ایرانی را به گونه ای رساتر به آیندگان بشناسانند. در آغاز، با جستجو، نوازنده های زنی که سازهای گوناگون را می نواختند، پیدا کردم، ولی با گذشت زمان، با نوازنده های دیگری که با سوژه های عکاسیم در پیوند بودند هم آشنا شدم و کار را به پیش بردم. این دامنه کارم را بسیار گسترده تر کرد، همچنین گوناگونی بیشتری به سوژه هایم داد. برای نمونه: مادر و دختر نوازنده در کنار هم، زن و شوهر هنرمند، نوازنده ای در کنار جانور خانگیش و یا همین عکسی که در پرسش از آن یاد کردید که یک خانواده هنرمند است، "مهوش عسگری" در کنار همسر و فرزندانش. باید این را هم بازگو کنم که من افزون بر کارم، زمان بسیار خوشی در کنار سوژه هایی که همگی هنرمند و نوازنده بودند، داشتم. همچنین، باید از همکاری ارزشمند هنرمندان زن و پیشوازی آنها در این پیرنگ نیز سخنی بگویم که آنها چگونه در زمان چالش برانگیزی چون دوره همه گیری کرونا، با روی خوش من را برای عکاسی به درون خانه هایشان راه دادند و با خوشرویی مرا در گرفتن عکس های بهتر یاری رساندند. از همین رو است که انبوهه عکس "سمفونی خاموش" یکی از بهترین کارهایم در عکاسی به شمار می آید و بسیار دوستش دارم.

عکاسی خبری، یکی از شاخه های سخت و پرچالش در این هنر به شمار می آید؛ به گمان، این چالش ها برای عکاسان زن باید بسیار بیشتر باشد. چگونه با این سختی ها کنار آمده اید و اینچنین در مسیر کامیابی های چیره دستانه خود گام برداشته اید؟

بله، درست است! عکاسی خبری به راستی از شاخه های سخت کاری به شمار می آید و به ویژه برای زنان چالش برانگیز تر است. چیزی که ما زنان را در این راه نگه داشته است، بردباری و پایداری در برابر سختی ها است. من خود این را به خوبی آزموده ام که با گذشت زمان، هر چه در کارم پیشرفت کرده ام و چیره دست تر شده ام، آن سختی ها و ناسازگاری ها برایم کمتر شده اند. گمانی نیست که آن رفتارهای بدی که در هنگام کار کردن با آنها روبرو می شدم، مرا رنجانده اند و یا دست کم در آن زمان پریشانم می کردند، ولی امروز که به آنها می اندیشم، می بینم که همه آنچه رخ داده، بخشی از راهی بوده است که باید برای پیشرفت، می پیمودم. به راستی، من از همه این پیشآمدها چه خوب و چه بد، برای بهبود کارم چیزهایی آموخته ام. بگذارید اینجا نکته ای را هم درباره کار زنان ایرانی بیفزایم، ما درگیر گونه ای از دیدگاه فرهنگی هستیم که به زنان در کار، به چشم دیگری نگاه می کند و همین، مایه آن می شود که زنان برای پیشرفت در هر کاری ناچار باشند، بسیار بیش از مردان کوشش کنند. از همین رو، زمانی که زنی را می بینیم که در کاری پیروز شده است، این نشانی از پشتکار بالا و جنگنجو بودن و پایداری بسیارش در برابر سختی هایی است که با آنها روبرو بوده. بیشتر زمان ها، این گونه زنان، سدشکن هستند و راه را برای دختران و زنان جوانی که در آینده به میدان می آیند، هموارتر می کنند. افزون بر آن، اگر آنها بتوانند، با کار و پیروزمندی خود، دیدگاه های فرهنگی جامعه را هم درباره کار زنان دگرگون کنند، این نیز گام بلندی خواهد بود.

آیا به ورزش هم علاقه مند هستید؟ چقدر عکاسی ورزشی با دلبستگی های شما نزدیک است؟

بله، ورزش را دوست دارم و به ویژه شنا که زمانی سرگرم آموزش دیدن آن بودم. واگذاری بخشی از زمان روزانه برای ورزش کردن، در سرزندگی و خوی خوش داشتن به راستی کارساز است. چه بسا، زمانی که سرگرم عکاسی از تکاپوهای ورزشی هستم، همین نیروی ویژه و خوشی، در درونم دریافت می شود. برای همین است که این بخت را دارم که اگر کمتر ورزش می کنم، ولی عکاسی ورزشی تا اندازه ای همان شادابی و سرزندگی را به من می رساند. بارها پیش آمده که زمانی که عکاسی از یک ورزش من را شاداب و سرخوش کرده است، به سختی دلبسته آن شده ام که بروم و آن ورزش را بیاموزم و سرگرم آن شوم. به گمان این یکی از ویژگی های دلنشین عکاسی ورزشی است.

بودن شما در المپیک ۲۰۲۴ پاریس در جایگاه عکاس ورزشی، بگونه ای یک رویداد ویژه در تاریخ عکاسی ایران قلمداد می شود و شما را در رده نخستین عکاس زن ایرانی می گذارد که این رخداد برجسته جهانی در ورزش را با عکس هایش بازتاب می دهد. فکر می کنید این جایگاه و آزموده، تاثیری در آینده کاری شما در عکاسی به جا بگذارد؟ آیا در آینده به عکاسی ورزشی، همچون یک شاخه ویژه، خواهید پرداخت؟

عکاسی از رویداد المپیک برای من آزموده بسیار بزرگی بود. در درازای سه هفته ای که سرگرم کار عکاسی از هماوردی های المپیکی بودم، همه کوشش خودم را کردم تا بهترین کار شدنی را انجام دهم. اینکه عکاسی المپیک، چه اندازه در آینده کاری من کارساز است را باید گذاشت تا آینده آن را روشن کند، ولی باور دارم که این آزموده های تازه، هر روزم را بهتر از دیروز می کند. امیدوارم که آن چیزهایی که در این دوره از کارم با آنها برخورد داشتم و دریافتم که نیاز به آموختن بیشتر آنها دارم را، بتوانم دنبال کنم و بیاموزم.

پس از المپیک، آیا عکاسی ورزشی را بیشتر دنبال نمی کنید؟

رضا علی پور، سنگ نورد برجسته ایرانی، پس از ناکامی در به دست آوردن مدال، از دور و از این جایگاه به تماشای مدال اوران این رشته ایستاده است.
عکس: سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

بی گمان آن چیزهایی را که در این دوره آزموده و آموخته ام را در عکاسی ورزشی بگونه ای چیره دستانه تر، بکار خواهم گرفت و آن را دنبال خواهم کرد. برای نمونه، من در این سه هفته با ورزش هایی برای عکاسی روبرو بودم که تا کنون با آنها آشنایی زیادی نداشتم. بنابراین، اکنون و پس از بازگشت از المپیک، به گونه بهتری می توانم عکاسی از چنین ورزش هایی را پیگیر شوم.

از بودنتان در دل رویدادهای المپیک بگویید، آیا در روز بارانی و پر آمد و شد جشن بازگشایی، کامیاب به عکاسی از آن هم شدید؟

عکاسی از ورزشکاران ایرانی در میانه هماوردی های المپیک پاریس، به راستی کاری یکتا و خوشایند بود. هنگام عکاسی از هر هماوردی، پیوسته بازی را دنبال می کردم و نگران برد و باخت ورزشکار کشورمان بودم. همین، مایه شور و همچنین دلهره ام می شد، چنانچه، هم کار ورزشکارمان را دنبال می کردم، هم نمایشگری که برتری ورزشکاران را نشان می داد، هم کوشش می کردم که دل شوره ام را مهار کنم و هم، همزمان کار عکاسیم را انجام می دادم. این، همان چیز نابی بود که من در حال آزمودنش بودم. یادم می آید در همان هماوردی که آرین سلیمی اگر برنده می شد، به پیکار پایانی برای به دست آوردن مدال زرین راه می یافت، چنان دل شوره ای داشتم که در هنگامه های پایانی بازی که برنده شدن آرین بی چون و چرا شده بود، اشک از چشمانم سرازیر شد و من با چشمانی اشک آلود داشتم از این هنگامه شورانگیز عکاسی می کردم. پس از هر پیروزی که ورزشکاری ایرانی به دست می آورد، یک شادابی و خودباوری بسیاری در من پدیدار می شد. همین شادی هویدا در من، دست اندرکاران و یاری رسانان ورزشگاه ها را هم به شور می آورد و آنها به من شادباش می گفتند. فراز این شادابی ها زمانی بود که من باید از بالا رفتن ورزشکار کشورمان از جایگاه مدال آوران عکاسی می کردم. من چهار روز پیاپی در هماوردی های تکواندو بخت آن را داشتم که تا دیرهنگام در ورزشگاه بمانم و در پایان هم مدال آوری ورزشکاران کشورمان را عکاسی کنم. در چنین هنگامه هایی، عکاسان دیگری که در ورزشگاه بودند، برای عکاسی که ورزشکار کشورش مدال آور است، ارج بیشتری می نهادند و می گذاشتند تا او در بهترین جا و نزدیک تر به ورزشکاران عکاسی کند. فراز همه اینها، آن شبی بود که آرین سلیمی مدال زرین گرفت و همه ما و به ویژه خود او، از چشمانش اشک شادی، بالندگی و سرافرازی سرازیر شد. همینجا آرزو می کنم که چنین هنگامه های نابی برای هر عکاسی دیگری هم رخ دهد.

از جشن بازگشایی المپیک هم برایمان بگویید.

در آن شب که جشن بازگشایی بود، برای اینکه شمار گذرانه هایی که به ما خبرنگاران داده بودند، اندازه ای نبود که به همه برسد، برای همین، من به جایگاه ویژه در کنار رودخانه سن نرفتم، ولی همان شب در خیابانی در شهر پاریس، رویداد را از نمایشگر بزرگی که در یک چایخانه بود، نگاه کردم. در این چایخانه، مردمی از کشورهای گوناگون نشسته بوند و کاروان ورزشی هر کشوری که می گذشت، آنها دست می زدند و شادمانی می کردند. من کاروان ورزشکاران ایرانی را از همان نمایشگر دیدم و از آن هنگامه عکسی هم گرفتم که آن را به یادگار دارم.

چه پشتیبانی هایی را برگزارکنندگان فرانسوی المپیک برای خبرنگاران و عکاسان فراهم کرده بودند؟ آیا دسترسی شما به جایگاه ویژه برای عکاسی از هماوردی های ورزشی به آسانی فراهم بود؟ آیا این دسترسی، تنها برای هماوردی های ورزشکاران ایرانی بود و یا فراتر از آن، می توانستید در همه رویدادهای گوناگون ورزشی در المپیک باشید و عکاسی کنید؟

ای او سی (IOC) کمیته جهانی المپیک، به همه ما خبرنگاران که از کشورهای گوناگونی برای پوشش المپیک ۲۰۲۴ به پاریس آمده بودیم، برگه ویژه خبرنگاری داده بود که با آن می توانستیم به همه ورزشگاه ها برویم و از رویدادهای گوناگون در دوره المپیک عکاسی کنیم. این پروانه، تنها ویژه هماوردی های ورزشکاران ایرانی نبود و من می توانستم با آن در هر رویداد المپیکی دیگری هم عکاسی کنم. از دیگر دستیاری هایی که برای ما خبرنگاران فراهم کرده بودند، گروه یاری رسانان بودند که در هر ورزشگاهی دیده می شدند و برای نمونه، جایگاه های ویژه عکاسان را به ما نشان می دادند و هر کار دیگری اگر نیاز بود، برای ما انجام می دادند.

چیز دیگری هم بخواهم افزون بر اینها بگویم، برگه ویژه بهره مندی از شبکه رفت و آمد همگانی، مانند اتوبوس و قطار درون شهری بود که به رایگان و در همان فرودگاه، هنگام ورود به شهر پاریس به ما دادند که برای رفت و آمد به ورزشگاه ها بسیار سودمند بود. بگذارید یکی از دستیاری هایی که در پیوند با عکاسی هم هست را بویژه تر برای شما بازگو کنم. نه تنها در دوره بازی های المپیک، چه بسا در دیگر هماوردی های بزرگ جهانی مانند جام جهانی فوتبال و یا هماوردی های بزرگ دیگر، سازندگان دوربین و ابزار عکاسی مانند کنون، نیکون و سونی در کانون های ویژه خبری، دفتر کاری بر پا می کنند و دوربین عکاسی همراه یک لنز را برای دو روز به عکاسان می سپارند تا با آن کار کنند و پس از پایان این زمان هم، چنانچه نیاز باشد می شود درخواست دنباله دار کردن نگهداری آنها را داشت و یا اینکه با دوربین و لنز دیگری آنها را جایگزین کرد که به راستی یک پشیبانی بسیار سودمند در کار ما خبرنگاران عکاس به شمار می آید.

در پایان می خواهم برای خوانندگان ماهنامه انسل، به ویژه آنها که دوستدار گرایش عکاسی از رویدادهای خبری و ورزشی هستند، این نکته را از زبان شما بشنویم که در این شاخه از عکاسی، چه اندازه ابزار کار مانند لنز و دوربین یاری رسان هستند و چه اندازه دیگر چیزها که شما می توانید بر پایه آزموده ها و آموخته های خود برای ما بازگو کنید؟

بی چون و چرا، لنز و دوربین ابزار نیازین در کار ما هستند. نمی توان از کارسازی کیفیت لنز و دوربین در دستاورد کار چشم پوشی کرد و یا آن را نادیده گرفت، ولی نکته در اینجا است که هر عکسی، پیش از آنکه با دوربین و لنز گرفته شود، در ذهن عکاس ساخته می شود و چهارچوب پیدا می کند. نکته دیگر، نخست، شناخت ابزار کاری که باید برگزیده شود و سپس شناخت جستاری که عکاسی از آن انجام می شود، ارزش بسیاری در کار دارند. این شناخت دربرگیرنده همه ریزه کاری ها می شود، مانند آدم هایی که با آنها سر و کار خواهیم داشت، زمان و جایی که در آن عکاسی می کنیم و ... آگاهی بر این ریزه کاری ها، بسیار ما را در بهتر انجام دادن کارمان یاری می رساند. از سوی دیگر، عکاسی، رشته ای در پیوند با آدم ها است، توانایی در برخورد درست با دیگران در پیشبرد کارها بسیار کارساز است. چگونگی آغاز یک برخورد و گفتگو، گفت و شنود نخستین و همه این چیزهایی که شاید ساده دیده شوند، ولی نکاتی هستند که بی گمان در پیشه ما، کارساز خواهند بود. به یاد داشته باشیم که آنچه در درون ما و خوی ما هست، ناخوداگاه به درون عکس هایمان تراوش می کنند.

در پایان به خوانندگان ماهنامه شما پیشنهاد می کنم که برای بهتر شدن در کار عکاسی، هر روز عکس های خوب ببینند، اگر به ژانر ویژه ای در عکاسی دلبسته هستیم، درباره همان ژانر، همیشه عکس خوب ببینیم. چه بسا فیلم خوب دیدن هم بسیار سودمند است. افزون بر آن، دنبال کردن خود رویدادها هم دارای ارزش است. برای نمونه اگر عکاسی ورزشی می کنید، رویدادهای ورزشی را هم با کنجکاوی دنبال کنید. پس از عکاسی کردن، عکس ها را موشکافی و بازبینی کنید و کوشش کنید که خود و یا با دوستان، کارشناسان و یا سرپرست های بخش عکس در گاهنامه، خرده ها و کم و کاستی های کارتان را پیدا کنید. نیک گمان باشید که این شیوه در بهبود کار شما بسیار کارساز خواهد بود.

انسل: با سپاس فراوان از زمانی که برای این گفتگو به ما دادید.

سارا عبداللهی: من هم از پیش آمدن این زمان برای گفتگو و بودن در این شماره از ماهنامه انسل خرسندم و سپاسگزاری می کنم.

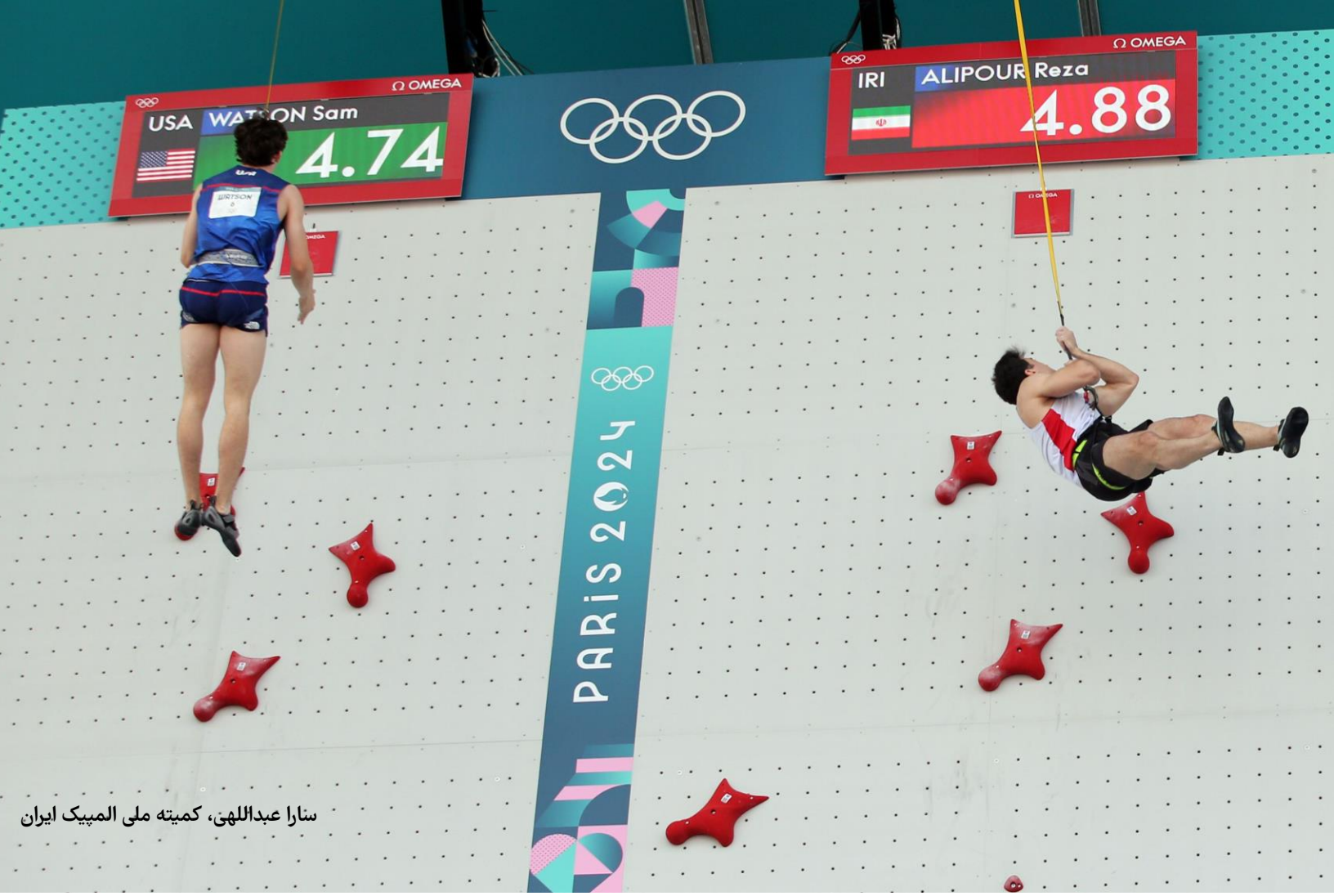

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

سارا عبداللهی، کمیته ملی المپیک ایران

عکس و جستار نوشته ای بر آن

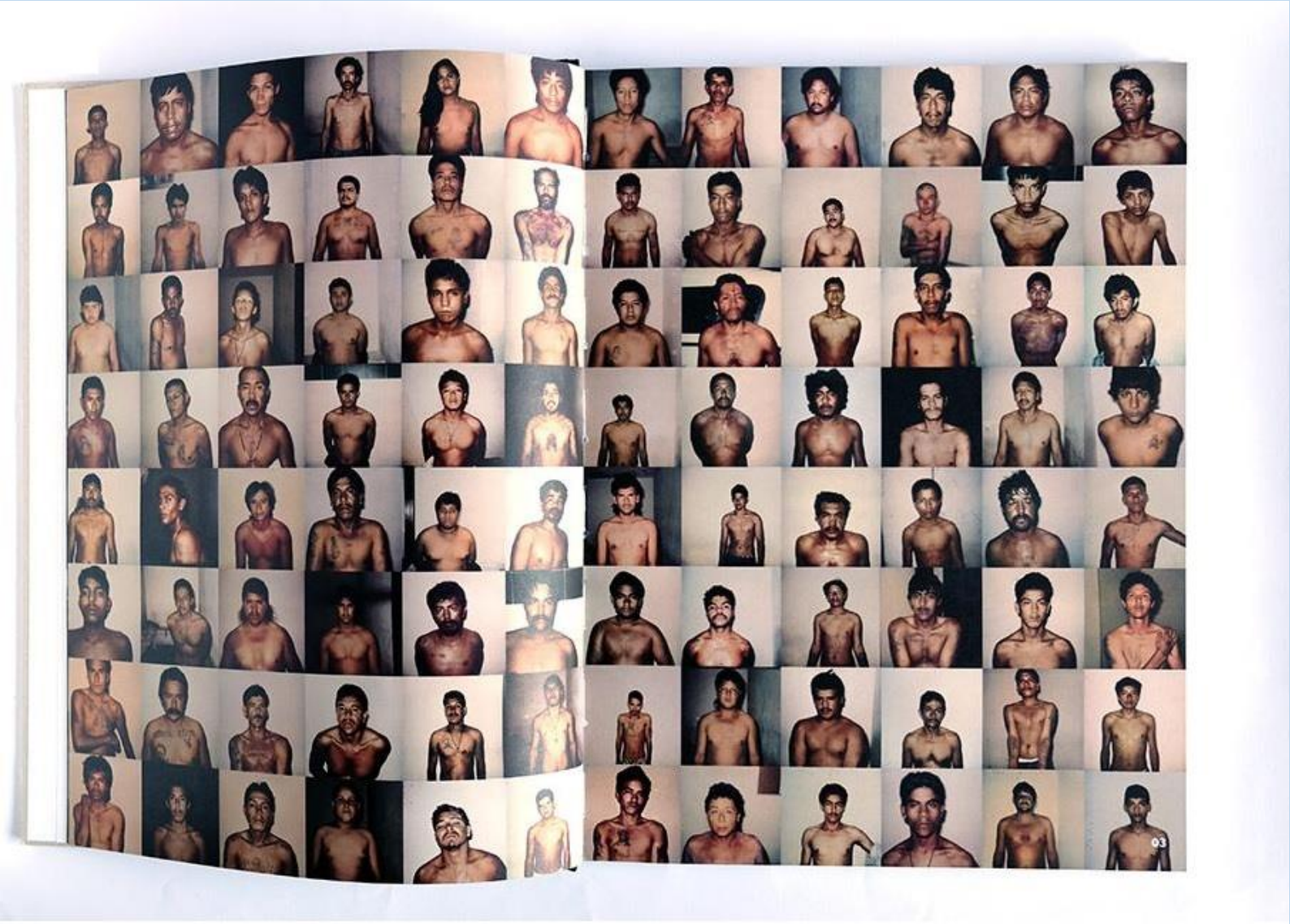

نام انبوهه عکس: مرز

گونه: عکس های دادستانی یا "ماگ شات"

عکاس: آنتوان داگاتا، مکزیک، ۱۹۹۹ میلادی

مرز، در گوهر خود، هستی بیرونی ندارد؛ تنها یک انگاره است که چون یک خط در پندارها، دو کشور را از هم جدا می کند. هم از سویه فیزیکی و هم از سویه روانی. مرزی که مکزیک را از کشور آمریکا جدا کرده، انگار که خطی بین نداری و دارایی است. بین تهیدستی و توانگری!

"مرز" نام انبوهه عکسی از یک عکاس پر انگیزه و پر شور به نام آنتوان داگاتا است. یکی از عکاسان بسیار توانمند در ژانر "ماگ شات" (عکس های دادستانی). او پیرنگ کار خود را از عکس های اندوه آور پلیسی که آنها را برای سالهای در خبرها می دید، برگزیده بود. چکیده پیرنگ انبوهه عکس او، چهره مردان و زنان سرخورده و ناامیدی است که روزانه کوشش می کنند تا پنهانی از مرز مکزیک بگذرند و خود را به درون کشور آمریکا برسانند. برخی از آنها، بخت خوشی دارند و با کامیابی از مرز گذر می کنند، ولی بسیاری از آنها در دام مرزبانان گرفتار می شوند و یا درون لنز دوربین های بازرسی دیده و شکار می شوند.

داگاتا، این آدم ها را چون پیشکش برای خدا، بر روی دیواری گسترده است. پیشکشی برای شدنی کردن کاری شگفت، که انگار خدا هیچ پاسخی به آن نداده است. کسی از سرنوشت آدم های بی نام و نشانی که عکس هایشان کنار هم چیده شده، آگاهی ندارد. به گمان که اکنون آنها در مرزهای "هیچ کجا آبادی" زندگی می کنند. جایی که عکاس این عکس ها هم خود را از آنجا می داند.

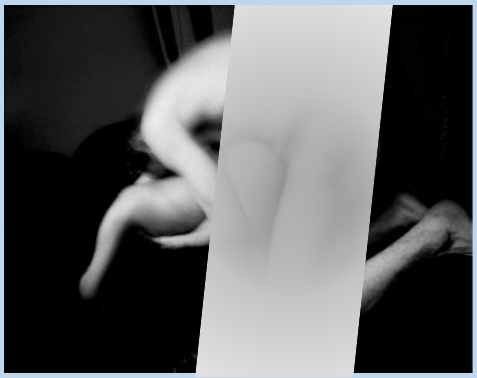

"داگاتا" دوست دارد تا همه آساها و آداب رده میانی جامعه را زیر پا بگذارد و پیرنگ هایش را بگونه ای دنبال کند که بی کرانه و آزاد از هرگونه بندی باشند. او پروایی ندارد تا چنان به اندرونی سوژه ها نزدیک شود که تا هنگامه های همبستری و زناشویی آنها را هم ببیند، همان هنگامه هایی که هر کس دیگری بود، به گمان چشم های خود را بر روی آن می بست. ولی چنین رویکردی از او، ارزش کارش را به دید زدن آدم ها کاهش نمی دهد، بلکه او به این شیوه، خود را در جایگاهی به مانند یک ولگرد که به همه چیز سرک می کشد، می گذارد.

در پیرنگ مرز، مرزبین عکس هایش، تار، گنگ و گزینش نشده است. این عکس های کم نور و ناآشکار، خشم افزون شده آنتوان داگاتا را هویدا می کنند. گونه ای از سنگدلی که در چهره های این انبوهه نمایان شده است، با بکار بردن نور سخت فلاش دوربین ساخته شده که خود، پیام دیگری در کار داگاتا را بازگو می کند: خشم فروخفته در درون آنهایی که نتوانسته اند از مرز گذر کنند.

آنتوان داگاتا زاده شهر مارسی فرانسه در سال ۱۹۶۱ میلادی است. در سال ۱۹۸۳ در سن ۲۲ سالگی، از فرانسه رفت و ۱۰ سالی در جایی بیرون از کشور زادگاه خود زندگی کرد. در سال ۱۹۹۰ در شهر نیویورک بود که به ناگاه، دلبسته عکاسی شد و زمانی را به آموزش و فراگیری در "خانه جهانی عکس نیویورک" گذراند. در همین خانه عکس جهانی نیورک بود که با لری کلارک و نن گلدین آشنا شد و هنر عکاسی را از آنها فراگرفت. بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲، در جایگاه دبیر بخش عکس با بنگاه عکس مگنوم همکاری کرد. سپس در سال ۱۹۹۳ به فرانسه بازگشت و ۴ سالی، عکاسی را کنار گذاشت. در سال ۱۹۹۸، دو کتاب به چاپ رساند و در بنگاه عکس VU سرگرم کار شد. در سال ۲۰۰۱، یک کتاب درخشان فراهم و به چاپ رساند و در همان سال، پاداش ارزشمند "نیپس" برای عکسان جوان، به او داده شد. در ادامه، او فراهم سازی کتاب های بیشتری در زمینه عکاسی را دنبال کرد، فیلم ساخت و سرانجام در سال ۲۰۰۸ میلادی، دوباره به بنگاه عکس مگنوم پیوست.

جستاری به نام "انبوهه عکس" در عکاسی

انبوهه عکس، که بیشتر دستآورد یک پیرنگ عکاسی است، به شماری عکس همسان گفته می شود که در داستان یا جستار و یا فرم، دارای همووندی و پیوندی آشکار و گویا هستند. انجام پروژه عکاسی پیرامون ی جستار برگزیده، چه بسا، از ژانرهای دوست داشتنی عکاسان چیره دست است و در همان زمان، از پرچالش ترین و دشوارترین کارها در این زمینه نیز قلمداد می شود، چرا که می توان گمان برد که همه چیز در زمان درازی که برای کار کردن نیاز است، فراهم نماند و چه بسا، دیگر دنبال کردن جستار برگزیده، نشدنی گردد و کار به سرانجام و پایان دلخواه نرسد.

گاهی، انبوهه ای از عکس ها در کنار هم داستانی را بازگو می کنند. گاهی هم با انبوهه ای عکس پی در پی، روبرو هستیم که جنبش یا پیاپی بودن روند کاری را به ما نشان می دهند. انبوهه عکس های خبری گونه ای دیگر در این چهارچوب هستند. عکاسان ژانر مفهومی نیز از انبوه عکس برای نمایان سازی یک اندیشه پیرامون عکس های گوناگون، بهره می برند. فرم هم می تواند مایه پدید آمدن انبوهه عکس شود. برای نمونه، انبوهه ای از عکس هایی که همگی سایه نما هستند. عکس هایی که در اینجا دیده می شوند، انبوهه ای جستارگرا را ساخته اند. ۹ عکس چهره نگاری، از کسانی با زادگاه های گوناکون، که در زمان همه گیری ویروس کرونا همگی روبند بهداشتی بر چهره خود دارند.

برگرفته از کتاب "شرحی بر نورنگاره ها"، نوشته رضا تجویدی

داوود بی

در سال ۲۰۰۸ میلادی، داوود بی به همراه ۱۰ عکاس آمریکایی دیگر، از سوی یک سازمان رسانه ای کشوری، گماشته شدند تا پیرنگی را با این گزاره به انجام برسانند که سرشت آمریکایی را در چهارچوب عکس نشان دهند. ابراهام لینکلن، پشتیبان این کار بود و برنهاده شد تا عکس های برگزیده در پایان به او نشان داده شوند. برای این کار، "داوود بی" به سراغ دانشجویان دانشگاه کلمبیا در شهر شیکاگو رفت، چرا که او باور داشت که جوانان، گویای بهتری از چهره آدم های زمانه هستند. او یک عکاسخانه کوتاه-زمان در نزدیکی دانشگاه برپا کرد و دانشجویان می توانستند با کمی پیاده روی به آن برسند.

کارگاه عکاسی او، مانند هر عکاسخانه چهره نگاری دیگر بود. یک دوربین بوش پرسمن با فرمت بزرگ ۴ در ۵، که بر روی سه پایه می نشست، ابزار کارش بود. داووی بی می گوید: "من از هیچ نور ساختگی بهره نبردم، به جز همان نور طبیعی که در همه درازای روز به درون تابیده می شد". او با شیوه هایی آفرینشگر، همان نور طبیعی و سایه و روشن هایش را چنان بر روی سوژه ها می انداخت که آن ویژگی های سرشتی که در اندیشه اش بود، نمایان می شدند.

داوود بی، کار عکاسی را از شانزده سالگی و زمانی که یک پسر نوجوان دبیرستانی در کوییز نیویورک بود، آغاز کرد. آن روزها نامش "دیوید اسمیکل" بود. یکی از همان روزها از نمایشگاه هنری متروپولیتن بازدید کرد. آن روز، نمایشگاه عکسی با نام "هارلم در یاد من" برگزار شده بود. این بازدید هنری چنان در او کارساز شد که بی درنگ خواست تا یک دوربین عکاسی برای خودش فراهم کند. ده سال پس از آن، او دیگر یک عکاس چیره دست شده بود و نام هنری خودش را هم گذاشته بود: داوود بی!

او نخستین نمایشگاه عکسش را در بخش هارلم نیویورک برپا کرد. او درباره شیوه کارش می گفت که من می خواهم زندگی روزمره آدم ها و هنگامه هایی از آنها را در چهارچوب عکس هایم میخکوب نگه دارم. ولی، پیش از آنکه بتوانم این کار را بکنم، باید یاد بگیرم که چگونه به درون زندگی اجتماعی آنها راه پیدا کنم. عکس های او مانند "مردی با کلاه لبه دار" چنان هستند که انگار بیننده سالهای دراز این سوژه ها را می شناسد. او برای گرفتن چنین عکس هایی نیاز به همکاری سوژه ها داشت، چرا که باید بر پایه آنچه "بی" به آنها می گفت، به ریخت دلخواه او در می آمدند.

امروزه هم، همین همکاری سوژه های خیابانی با عکاس و کارگردانی کردن آنها، شیوه کار داوود بی است. او می گوید: "من در آغاز از آنها می خواهم آرام و آسوده باشند و سپس تا اندازه ای درنگ می کنم تا آن سهش درونی که دنبالش هستم در آنها نمایان شود."

انبوهه عکس

پیرنگ عکاسی: سرشت آمریکایی، دانشجویان دانشگاه کلمبیا، شیکاگو، داوود بی

RYAN PHILLIPPE MALIN AKERMAN TAYLOR KITSCH

A FILM BY
STEVEN SILVER

THE BANG BANG CLUB

IT'S NOT ALWAYS BLACK AND WHITE

BASED ON TRUE EVENTS

TRIBECA FILM FESTIVAL 2011

tiff.

بخش سینما در پیوند با عکاسی

فیلم باشگاه بنگ بنگ به کارگردانی استیون سیلور
The Bang Bang Club

فیلم "باشگاه بنگ بنگ" ساخته شده در سال ۲۰۱۰ میلادی، هم در فیلمنامه اش و هم در کارگردانی، کاری از استیون سیلو است که زندگی اش با آفریقای جنوبی گره خورده است. داستان این فیلم، به چالش ها و ناگواری های سه عکاس خبری می پردازد که در زمان آپارتاید در کشور آفریقای جنوبی، سرگرم عکاسی هستند. این فیلم داستان هایی را از سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ میلادی، بازگو می کند، زمانی که کشمکش های نژادی در آفریقای جنوبی به فراز خود رسیده بود و در پایان هم با آزادی نلسون ماندلا از زندان پایان یافت.

باشگاه بنگ بنگ، فیلمی برگرفته شده از یک کتاب خود زندگی نامه است که با همین سرنویس و به دست دو عکاس به نام های "گرگ مارینوویچ" و "جوآو سیلوا" نوشته شده، که با دو عکاس دیگر "کوین کارتر" و "کن استربروک" یک باشگاه عکاسی چهارنفره به نام "بنگ بنگ را راه اندازی کرده بودند.

این فیلم کوشش های بیش از اندازه و گاه بسیار هراس انگیز و مرگ آور این چهار عکاس، در پی برنامه کاری خود در آفریقای جنوبی و فراهم سازی گزارش از دگرگونی های این کشور در سالهای پایانی آپارتاید را به نمایش می گذارد.

نوشته ای بر فیلم باشگاه بنگ بنگ، ساخته استیون سیلور: کشمکش و دوگانگی اخلاقی

نویسنده : محمد حمیدی

باشگاه بنگ بنگ، نخستین ساخته استیون سیلور نویسنده و کارگردان زاده آفریقای جنوبی است. این فیلم، برگرفته از رویدادهایی راستین است. استیون، پیش از این فیلم، برای شبکه‌های Discovery Channel و History Channel چند مستند و فیلم تلویزیونی ساخته بود .

باشگاه بنگ بنگ، درباره چهار عکاس سفید پوست است که با عکس‌های برجسته خود، خشونت خونبار در نبردهای درون کشوری در آفریقای جنوبی را برای جهانیان به نمایش گذاشتند. این فیلم، بر پایه کتاب مستندی به همین نام نوشته گرگ مارینوویچ ساخته شده که جستار آن درباره عکاسانی است که آوازه اشان را از نمایش رویدادهای سوزآور از خشونت و جنگ به دست آورده اند. چه بسا که آنها، خود مرگ دو همکارشان را در هنگام کار عکاسی به چشم دیده اند .

این چهار عکاس، به راستی، با کار خود از نبرد نیمه پنهانی پرده برداشتند که نیروهای آپارتاید، همراه با سپاهی از جنگجویان بومی سیاه پوست زولو به جان مبارزان پیرو نلسون ماندلا افتادند و حلبی‌آبادهای سیاه پوست نشین شهرها را به آتش کشیدند. فیلم با نمایش عکس‌های این عکاسان بی باک، پیشگاه های دیداری بازسازی شده را به راستینه هایی دلخراش از جنگ‌های آفریقا در آغاز دهه ۹۰ میلادی نزدیک می‌سازد، ولی همزمان شدن پخش فیلم با مرگ عکاسان برجسته خبری در لیبی، داستان فیلم را داغ‌تر کرد و به آن تازگی بخشید.

باشگاه بنگ بنگ کوشش کرده است تا اندیشه نویسنده کتاب را به‌گونه‌ای مستند، بازسازی کند که در آن درباره دوگانگی‌های اخلاقی در عکاسی چیره دستانه، از خشونت‌ها گرفته تا عکاسی هنرمندانه، همزمان با کار کردن در جایگاه های بسیار ویژه و هراس انگیز، گفتگو کند .

پیشوازی از هراس ها، بخشی از شیوه اندیشه عکاسان جنگ است. ژوا سیلوا از عکاسان جنگ، بعد از از دست دادن پاهایش که پیامد انفجار مین بود، هنوز هم روی چهارپایه چرخدار، سرگرم عکاسی است! این کار نشان‌دهنده شیوه نگاه آفرینشگر و چیره دستی اوست. چنانچه، زمین جنگ برای عکاسان همتراز اکسیژن است.

خرده ای که به فیلم یاشگاه بنگ بنگ می توان گرفت، نپرداختن آن به ریزگان، چون و چرایی و پیامدهای نبرد سیاهان علیه سیاهان در آفریقای‌جنوبی پس از آزادی نلسون ماندلا از زندان است. چنین به دیده می آید که فیلمساز گرایشی نداشته تا به سیاست پشت پرده این نبردها بپردازد و با خودداری از بیرون رفت از گنبد بسته و پر آشوبی که فیلم را درگیر کرده، جهان بیرون از آنچه در اندیشه آن چهار عکاس می گذرد را نشان نمی‌دهد و نیز، دوگانگی های اخلاقی عکاسان جنگ را، هر چند که به میان می آورد، ولی گسترش نداده و به جای آن، رنج‌های روانی و درونی آنها نمایش داده می‌شود که کوشش می‌کنند با پناه بردن به الکل، سیگار و از این دست چیزها، این رنج‌ها را به فراموشی بسپارند .

فیلم کمتر رخدادهایی در پیوند با جنگ در آفریقای‌جنوبی را نمایش می‌دهد و به چهره‌های ناشناس آفریقایی برجستگی بیشتری می‌دهد. چنانچه، آمدن این چهار عکاس، افزون بر اینکه به بیننده برای دریافت بهتر تاریخ این سرزمین هیچ یاری نمی رساند، خود سدی برای روشن شدن این جستار می شود .

عکاسان جنگ، همزمان با آگاهی از خشونت هراس انگیزی که در پیرامونشان است، باید بگونه ای فراگیر به خویشکاری های چیره دستانه خود (دیافراگم دوربین، سرعت شاتر، کادربندی و...) هم به خوبی بپردازند. آنها رفته رفته، در جایگاه قهرمانان یک فیلم می نشینند. بیننده فیلم تنها از دیدگاه دوربین آنها، همه چیز را می‌بیند. برای همین، از یکسو ترس و هراس جنگ و خشونتی که دیده شده و از سوی دیگر، سهشی از گناه و رنجی درونی و پرسش‌های اخلاقی بی‌پایانی که در اندیشه عکاسان مانده است، آنها را به سختی می‌آزارد.

.

این کنکاش اخلاقی است که فیلم را ارزشمند کرده، ولی خرده بزرگی که به فیلم وارد است از آنجا سرچشمه می‌گیرد که جایگاه روشنی را درباره آن، از خود نشان نمی‌دهد .

از خود گذشتگی عکاسان چیره دست در جنگ که مرگ دو عکاس و فیلمساز تراز یکم جهان در لیبی به آن تازگی بخشید، از این‌رو برجسته است که رفتار عکاس فیلم، کوین کارتر (تیلر کیش) که عکس پرآوازه اش (خورده شدن چندش‌آور یک دختر گرسنه سودانی توسط یک لاشخور) در فیلم هم بازسازی شده و مورد نکوهشی سخت قرار گرفته، چون رفتارش پشت دوربین عکاسی بی مانند به کار لاشخور نبوده است و در زمان رخداد، دست از عکاسی برنداشته و به کمک آن دختر بیچاره نرفته است. او با نمایش این عکس‌ها به دریافت پاداش پولیتزر (یکی از برجسته ترین پاداش های عکاسی خبری جهان) کامیاب شده و به آوازه جهانی رسیده است.
در فیلم "باشگاه بنگ بنگ"، این دوگانگی و ناسازگاری اخلاقی را به خوبی می بینیم. جایی که در یک خوراک خوری، یک آفریقایی، زمانی که می فهمد بازیگر نخست فیلم یک عکاس است، می‌گوید پس تو هم یک سفیدپوست دیگر هستی که می‌خواهی از خون‌های ریخته شده در آفریقا پول بسازی. بنابراین به گمان، از خود گذشتگی عکاسانی که جانشان را برای گرفتن عکس از رنج و خشونت و بدبختی دیگران به هراس می‌اندازند، برابری می کند با از جان گذشتگی سربازانی که ناچارند برای پشتیبانی از میهن، از جان خود بگذرند و یا دست و پایشان را از دست بدهند .
این سال ها، سال های سختی برای عکاسان جنگی است. چندی پیش مجروح شدن ژوا سیلوا را دیدیم که پاهایش را در هنگام عکاسی در افغانستان از دست داد و پس از آن نیز، این چرخه به یک روزنامه نگار عکاس انگلیسی رسید .

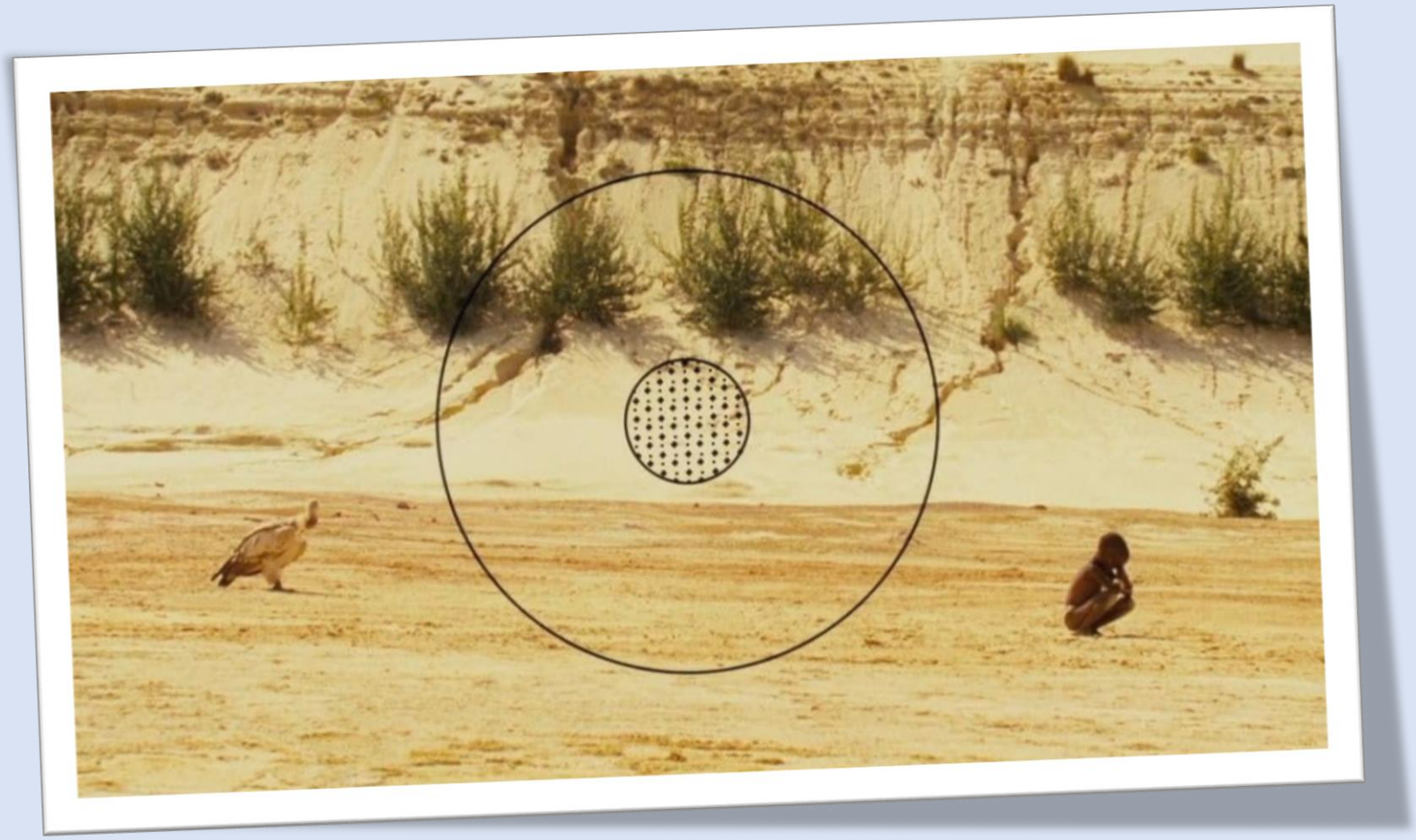

DIEZOL

Nikon

BOTTLE
STORE
SOWETO DRIVER

FOUNDING SPONS
BECA
LM
VAL
AMERICAN EXPR
FOUNDING SPONSOR

آلن دولن با چهره ای دلربا در پس زمینه ای سرکش

فراخور درگذشت ستاره سینمای فرانسه در ۸۸ سالگی در امرداد امسال

آلن دولن در فیلم سامورایی (۱۹۷۶) آموخته های پیشین خود را در بازیگری با چهره ای سرکش، ولی آرام که ویژه سینمای ژان پیر ملویل، کارگردان پر آوازه فرانسوی بود، درهم آمیخت.

آلن دلون، چهره پرآوازه سینمای جهان، که در بیش از ۹۰ فیلم سینمایی و تلویزیونی همچون "روکو و برادرانش"، "کسوف" و "سامورایی" بازیگری کرده است، سرانجام در ۸۸ سالگی در میانه امرداد امسال دیده از جهان فروبست. او که در سالهای پایانی دهه ۵۰ میلادی پا به جهان سینما گذاشته بود، در همان آغاز کارش در دهه ۶۰ میلادی، بیش از بازیگریش، همچون نمادی از زیبایی مردانه و مد شناخته می شد.
نام راستین او "آلن فابین موریس مارسل دلون" بود. در سال ۱۹۳۵ در یکی از بخش های پیرامونی شهر پاریس زاده شد. پدرش ایتالیایی و مادرش زنی آلمانی-فرانسوی بود و او خود در آینده شهروند کشور سوییس شد. او جوانی خود را با سرکشی گذراند و برای همین در گیرودار جنگ نخست هندوچین، از نیروی دریایی فرانسه بیرون انداخته شد. او پس از بازگشت به فرانسه و در جستجوی کار، به همراه "بریژیت اوبر" بازیگر فرانسوی به کن رفت و با دیوید سلزنیک سرمایه گزار آمریکایی فیلم "بربادرفته" دیدار کرد، سلزنیک از چهره آلن خوشش آمد و او را برای کار در سینما پذیرفت، ولی با این پیش نیاز که آلن دلون باید انگلیسی می آموخت و به سینمای آمریکا می پیوست. هرچند که آلن این خوشبختی را داشت که پیشنهاد دیگری از سوی "ایو آلگره" کارگردان فرانسوی او را در فرانسه نگه دارد و درخشش آینده او را در همان سینمای فرانسه پایه گذاری کند.

آلن دلون در سال ۱۹۵۷ در فیلم "هنگامی که پای زنها به میان می آید!" به کارگردانی ایو آلگره، نقش کوچکی را بازی کرد.

سال ۱۹۵۸ و این بار در فیلمی به کارگردانی برادر ایو آلگره، به نام :خوشگل باش ولی خفه شو" با "ژان پل بلموندو" همبازی شد. از آن پس، بارها این دو، با هم در فیلم هایی مانند "بورسالینو - ۱۹۷۰" به کارگردانی "ژاک دوره" بازی کردند.

فراز آوازه آلن در جهان سینما با فیلم "زیر آفتاب سوزان" به کارگردانی رنه کلمان در سال ۱۹۶۰ رخ داد. سپس در همان سال در یک فیلم ایتالیایی به نام "روکو و برادرانش" با "لوکینو ویسکونتی" همکاری کرد.

فیلم "کریستین – ۱۹۵۸" آغاز دلدادگی آلن دولن و رومی اشنایدر، همبازی او بود. آنها در سال ۱۹۶۹ هم در کنار همین دلدادگی راستین که همچنان دنباله داشت، در فیلم دیگری به نام استخر به کارگردانی "ژاک دوره" همبازی شدند.

فیلم های "کسوف-۱۹۶۲" و "یوزپلنگ – ۱۹۶۳" دنباله همکاری های آلن دلون با کارگردانان ایتالیا بود، چرا که او جایگاه سینمای ایتالیا در کامیابی هایش را دریافته بود.

"شورشی" به کارگردانی آلن کاوالیه ساخته شده در سال ۱۹۶۴، یکی از شاهکارهای دلون به شمار می آید. او که گام های کامیابی را برداشته بود و از همین راه به درآمد بالایی دست پیدا کرده بود، به زودی بنگاه فیلمسازی خودش را هم راه انداخت. با این همه، گام نهادن او در سینمای هالیوودی آمریکا، برایش با شکست همراه شد.

Româniafilm prezintă

TEHERAN 43

coproducție U.R.S.S.-Elveția-Franța
regia: ALEXANDR ALOV, VLADIMIR NAUMOV
cu: Alain Delon, Natașa Belohvostikova, Curd Jurgens
Igor Kostolevski, Claude Jade
Marele Premiu la Festivalul de la Moscova 1981

آلن دلون پس از بازگشت از آمریکا در سال ۱۹۶۷، باز هم در فیلم های فرانسوی نمایان شد و در همین دوره شاهکار دیگری به نام سامورایی را به کارگردانی پیر ملویل در کارنامه خود نگاشت. او در این فیلم، از چیزهایی که در سینمای گانگستری آمریکا آموخته بود، بهره برد. او در همان زمان که سرکش و شورشی بود، ولی چهره ای بسیار آرام و سرد را به نمایش می گذاشت. همه بازی اش را بدون هیچ جنبشی در چهره اش و تنها با نگاهی بسیار چیره دستانه انجام می داد و همین چهره ای سرد و آرام را در پس سرکشی او به نمایش می گذاشت که آن را برای همیشه در ویژگی های کار خود، نگه داشت. "دایره سرخ - ۱۹۷۰" به کارگردانی ژان پیر ملویل، فیلمی است که این چهره از آلن دلون در آن به اندازه بسیاری، دیده می شود.

با آغاز موج نو در سینمای فرانسه، آلن دلون پا به آن نگذاشت و با پرواگری، خود را از آن دور نگه داشت. ولی سرانجام در فیلمی در همین روند تازه، با ژان لوک گدار همکاری کرد که نامی بسیار سر راست هم داشت:
"موج نو -۱۹۹۰"

فیلم "تهران ۴۳" با داستانی درباره برنامه ای برای آدم کشی در میانه نشست سران کشورهای پیروز در تهران پس از جنگ جهانی دوم به کارگردانی الکساندر الف و ولادیمیر نامف، ساخته شوروی در سال ۱۹۸۱، از آن دسته فیلم های کمتر برجسته او شمرده می شود.

آلن سالهای پایانی زندگی اش را در کنار فرزندانش می گذارند که تنها یکی از آنها "آنتوان دلون" زاده همسرش ناتالی است و چهره ای بسیار نزدیک به خود او دارد. او روز یکشنبه ۲۸ امرداد ۱۴۰۳ در ۸۸ سالگی دیده از جهان فروبست و بر پایه برنامه ای که به آگاهی رسانده شده است، در روز هفتم شهریور ماه، در گورستان پرآوازه پرلاشز در شهر پاریس به خاک سپرده خواهد شد.

برداشتی آزاد از گفتاری با همین جستار در تارنمای بی بی سی

بخش داستان و عکس

بوف کور و صادق هدایت

صادق هدایت از این روی نویسنده ای پرآوازه در ایران است که آنچه در هنر داستان نویسی پدید آورد، چون کار نیما در چکامه سرایی، تازه، نوین و گیرا بود. او که در دوره دبیرستان در پی همنشینی با آموزگاران فرانسوی، تا اندازه ای با شیوه های نوین نگارش و داستان نویسی در اروپا آشنا شده بود، افزون بر دلبستگی فراوانی که به نوشتن پیدا کرد، چیزی را برای هنر داستان نویسی ایران به ارمغان آورد که تا پیش از آن، تنها محمدعلی جمال زاده به آن پرداخته بود و آن، نگارش داستان به شیوه ای نوین و جهان پسند بود. از همین رو است که بوف کور، شاهکار صادق هدایت، از زبان پارسی فراتر رفت و به بسیاری از زبان های دیگر هم به چاپ رسید.

سویه دیگر صادق هدایت، باورها، اندیشه ها و منش او بود. او که کوشش کرد، چیزهای بسیاری را بیازماید و گاه، هواخواه آرمان هایی بزرگ هم شد، ولی بسیار زود دریافت که در جهان، هیچ آرمانی که تا پایان به راه راست و درست برود، هستی بیرونی ندارد. در این میان، ویژه ترین باور صادق هدایت، ناامیدی از هرگونه دگرگونی در فرهنگ و رفتار مردم ایران بود، بگونه ای که می پنداشت، کاری از دست کسی برای روشنگری این مردم بر نمی آید و این سرزمین، رنگ خیزش و پیشرفت فرهنگی را نمی بیند. هدایت، هم از آرمان گرایی سرخورده بود و هم از هر گونه دگردیسی در جامعه ایران....

ما در ماهنامه انسل، به بهانه بازدید و عکاسی از آرامگاه صادق هدایت در گورستان پرلاشز در پاریس، آهنگ آن را کردیم که داستان بلند "بوف کور" را در بخش های دنباله دار، در شماره های گوناگون منتشر کنیم. از آنجا که بیشتر کتاب های به چاپ رسیده از این داستان، نگاشته هایی تکه و پاره شده هستند و تیغ برنده وارسی ها، بنیان داستان را دست کاری کرده است، ما همان پایه ترین رونوشت که دست نویس خود صادق هدایت است و در هند و به دست خود او به چاپ رسیده را، در نگاره هایی در اینجا برای خوانش این داستان برجسته می آوریم.

صادق هدایت

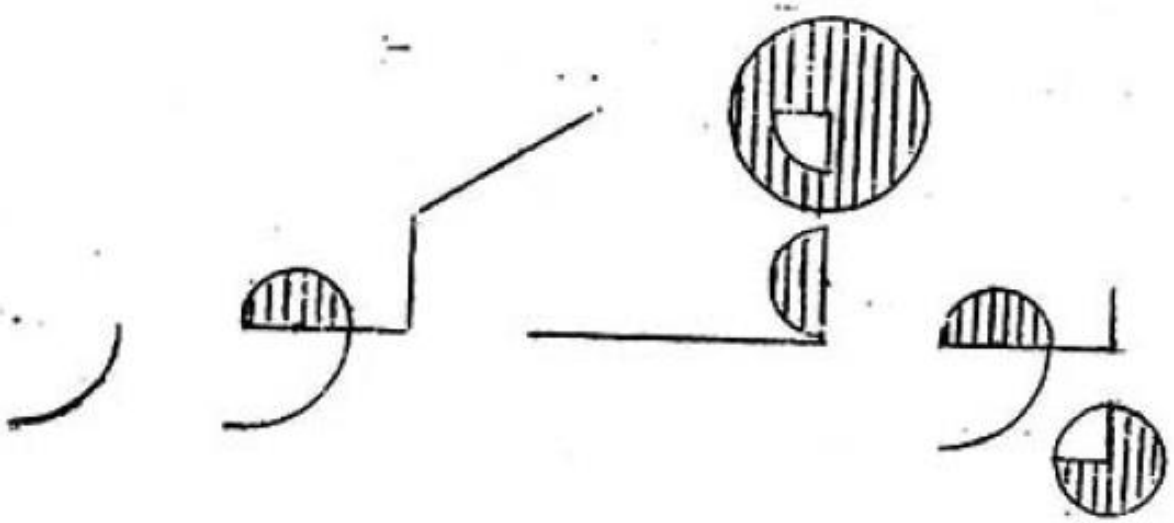

بمبئی-۱۳۱۵

طبع و فروش در ایران ممنوع است

از تألیفات صادق هدایت

سه قطره خون
زنده بگور
سایه مغول (با همکاری)
علویه خانم
میهن پرست
سایه روشن
افسانه آفرینش
پروین
مازیار (با همکاری)
اوسانه
نیرنگستان
فواید گیاهخواری
اصفهان نصف جهان
انسان و حیوان
البعثة الاسلامیه
وغ وغ ساهاب (با همکاری)
ترانه های خیام
حکایت با نتیجه

بوف کور

در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح
را آهسته در انزوا میخورد و میتراشد - این دردها را
نمیشود بکسی اظهار کرد ، چون عموماً عادت دارند که این
دردهای باورنکردنی را جزو اتفاقات و پیش آمدهای
نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد مردم

بر سبیل عقاید جاری و اعتقادات خودشان سعی میکنند که با لبخند شکاک و تمسخر آمیز تلقی بکنند ـ زیرا بشر هنوز چاره و دوایی برایش پیدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی بتوسط شراب و خواب مصنوعی بوسیله افیون و مواد مخدره است ـ ولی افسوس که تاثیر اینگونه داروها موقتی است و بجای تسکین پس از مدتی بر شدت درد میافزاید ـ آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراء طبیعی ، این انعکاس سایه روح که در حالت اغما و برزخ بین خواب و بیداری جلوه میکند کسی پی خواهد برد ؟

من فقط بشرح یکی از این پیش آمدها میپردازم که برای خودم اتفاق افتاده و بقدری مرا تکان داده که هرگز فراموش نخواهم کرد و نشان مشئوم آن تا زنده ام ، تا روز ازل ، تا آنجائیکه خارج از فهم و ادراک بشر است زندگی مرا زهرآلود خواهد کرد ـ زهرآلود نوشتم ، ولی میخواستم بگویم داغ آنرا همیشه با خودم داشته و خواهم داشت.

من سعی خواهم کرد آنچه را که یادم است ، آنچه را که از ارتباط وقایع در نظرم مانده بنویسم ، شاید بتوانم راجع به آن یک قضاوت کلی بکنم ، ـ نه ، فقط اطمینان حاصل بکنم و یا اصلاً خودم بتوانم باور بکنم ـ چون برای من هیچ اهمیتی ندارد که دیگران باور بکنند یا نکنند ، فقط میترسم

. . . . . .

دوین دنیای پست پر از فقر و مسکنت برای
نخستین بار گمان کردم که در زندگی من یک شعاع آفتاب
درخشید - اما افسوس این شعاع آفتاب نبود بلکه فقط
یک پرتو گذرنده، یک ستاره پرنده بود که بصورت یک
زن یا فرشته بمن تجلی کرد و در روشنائی آن یک لحظه،
فقط یک ثانیه همه بدبختیهای زندگی خودم را دیدم و بعظمت
و شکوه آن پی بردم و بعد این پرتو در گرداب تاریکی که
باید ناپدید بشود دوباره ناپدید شد - نه نتوانستم این پرتو
گذرنده را برای خودم نگهدارم -

سه ماه - نه، دو ماه و چهار روز بود که پی او
را گم کرده بودم، ولی یادگار چشمهای جادوئی یا شراره کشنده
چشمهایش در زندگی من همیشه ماند - چطور میتوانم او را
فراموش بکنم که انقدر وابسته بزندگی منست؟

نه، اسم او را هرگز نخواهم برد، چون دیگر او
با آن اندام اثیری، باریک و مه آلود، با آن دو چشم
درشت متعجب درخشان که پشت آن زندگی من آهسته و
دردناک میسوخت و میگداخت او دیگر متعلق باین دنیای
پست درنده نیست - نه، اسم او را نباید آلوده بچیزهای
زمینی بکنم -

بعد از اومن دیگر خودم را از جرگه آدمها، از جرگه احمقها و خوشبخت‌ها بکلی بیرون کشیدم و برای فراموشی بشراب و تریاک پناه بردم - زندگی من تمام روز میان چهار دیوار اطاقم میگذشت و میگذرد - سرتاسر زندگیم میان چهار دیوار گذشته است -

تمام روز مشغولیات من نقاشی روی جلد قلمدان بود - همه وقتم وقف نقاشی روی جلد قلمدان و استعمال مشروب و تریاک میشد و شغل مضحک نقاشی روی قلمدان را اختیار کرده بودم برای اینکه خودم را گیج بکنم، برای اینکه وقت را بکشم.

از حسن اتفاق خانه‌ام بیرون شهر، در یک محل ساکت و آرام دور از آشوب و جنجال زندگی مردم واقع شده - اطراف آن کاملاً مجزا و دورش خرابه است، فقط از انطرف خندق خانه‌های گلی توسری خورده پیدا است و شهر شروع میشود - نمیدانم این خانه را کدام مجنون یا کج سلیقه در عهد دقیانوس ساخته، چشم را که می‌بندم نه فقط همه سوراخ سنبه‌هایش پیش چشمم مجسم میشود بلکه فشار آنها را روی دوش خودم حس میکنم - خانه‌ای که فقط روی قلمدانهای قدیم ممکن است نقاشی کرده باشند.

صادق هدایت در خانه برادر بزرگترش در پاریس زمانی پس از
خودکشی نافرجام نخستش در رودخانه

آموزه ای درباره ترکیب بندی و نوردهی با جوئل گرایمز

بخش ششم: خط های راهنما

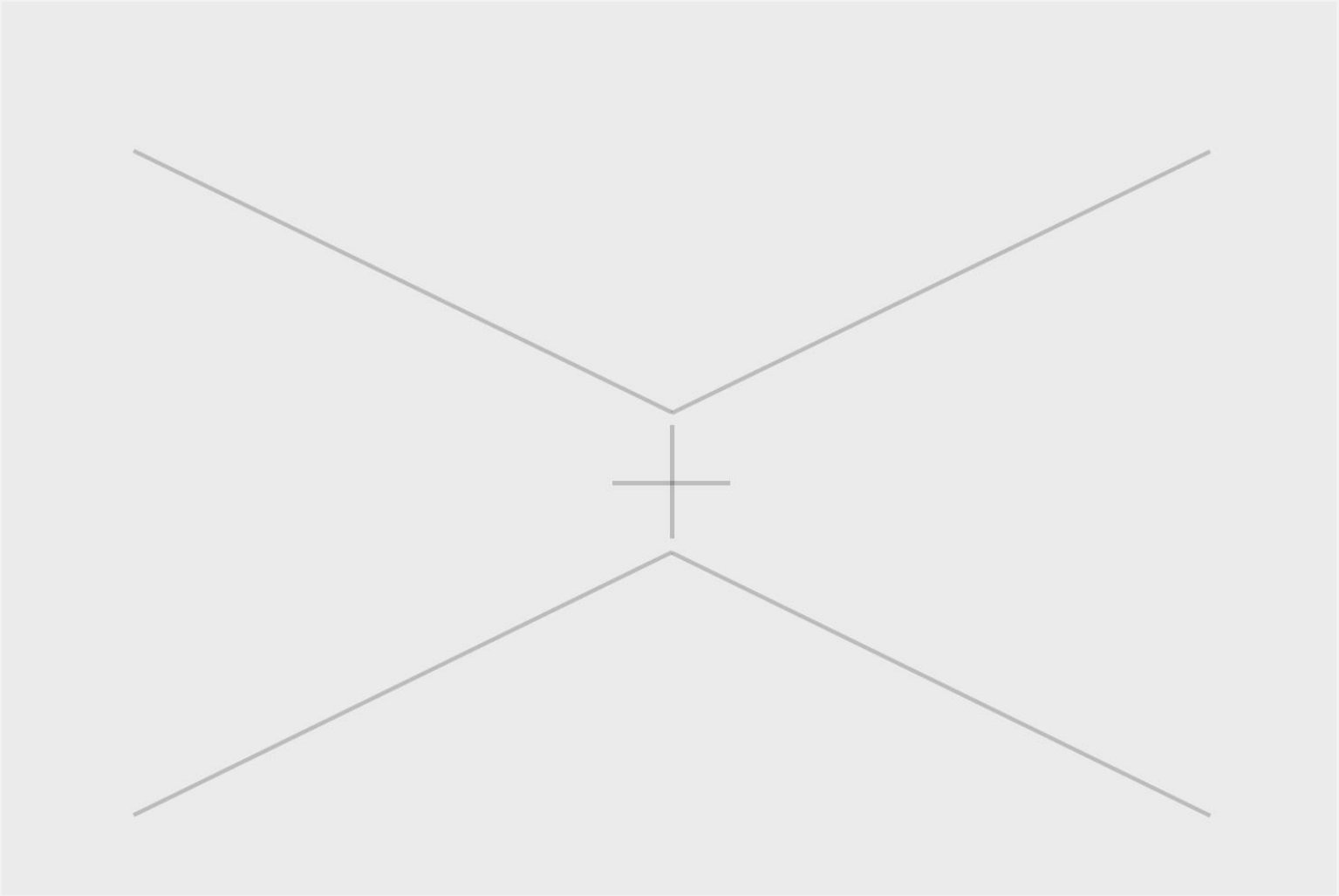

من به آن، آسای خط های راهنما و یا خط های ژرف نماساز هم می گویم. این ساده ترین راهی است که با آن می توانید نگاه بیننده را به سوی سوژه بکشانید. خط های ژرف نماساز (پرسپکتیو ساز)، بیشتر دو خط همانند هستند که در دو سوی سوژه کشیده شده اند. این هنگامی است که شما پیش از آن، از خط هایی در پشت زمینه برای راهنمایی نگریستن به سوژه بهره می بردید.

در این شیوه از ترکیب بندی، شما بایست نیاز نیست تا سوژه را در نقطه مرگ (میانه) کادر بگذارید، هر چند که من خودم بیشتر همین کار را می کنم. هنگام ترکیب بندی به پیرامون سوژه نگاه کنید و به دنبال چیزی باشید که این خط ها را برای شما بسازند. اگر بگردید، آنها را پیدا خواهید کرد.

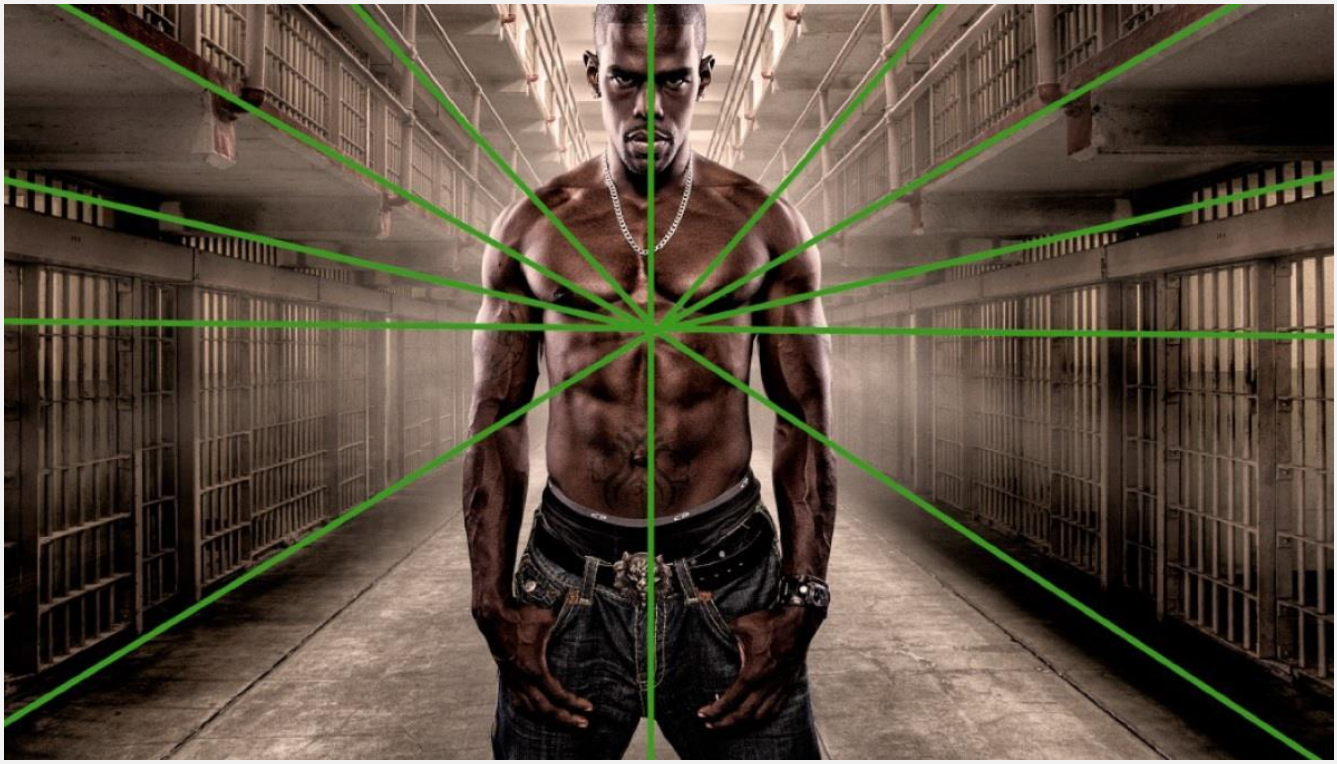

در این شیوه نباید لغزشی در راستای خط به سوی سوژه رخ دهد و همه خط های همگرا باید در سوژه پایان بپذیرند. این نکته را هم به یاد داشته باشید که زیاده روی در این شیوه به گمان نمی تواند همیشه هم کارساز باشد. بهترین رویکرد آن است که بر پایه زیباشناسی هنری خودتان، بهترین شیوه ترکیب بندی را شناسایی کنید.

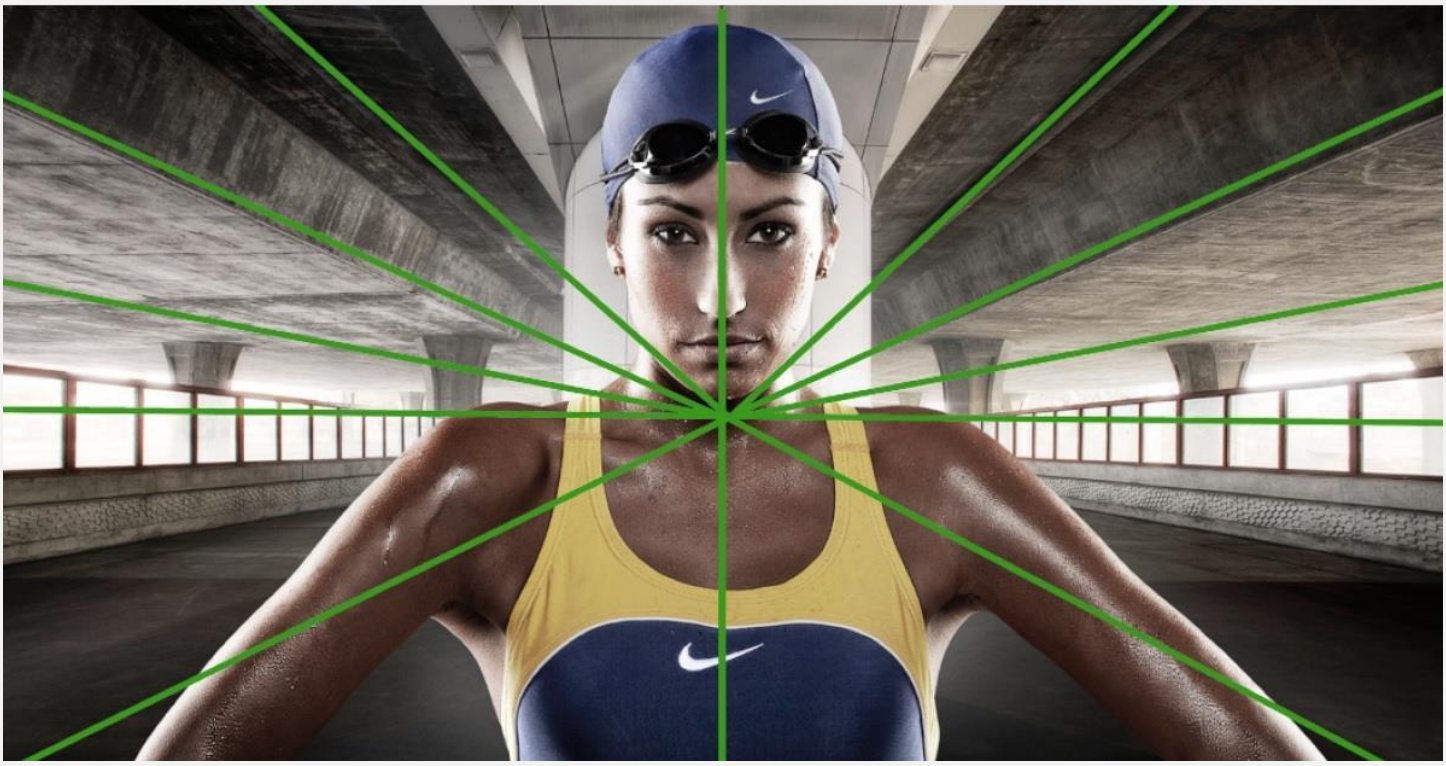

هر زمانی که من یک عکس چهره کار می کنم و می خواهم آن را با یک پشت زمینه در هم بیامیزم، از این شیوه ترکیب بندی بهره می برم. پیدا کردن خط های راهنما در ساختمان ها، کار سختی نیست؛ همچنین در طبیعت.

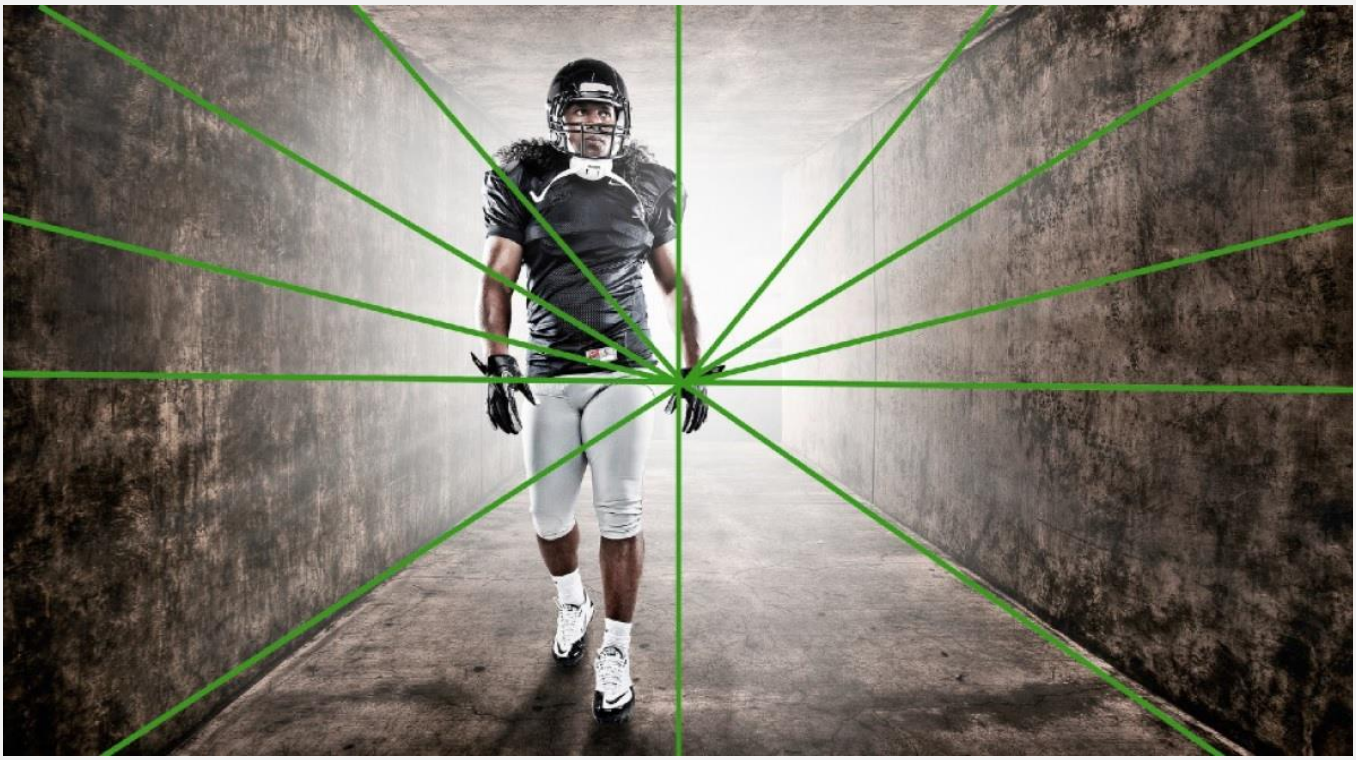

برخی از بهترین عکس هایی که من با این شیوه ترکیب بندی کار کرده ام، عکس های ورزشی من هستند. ورزشگاه ها، دالان ها و نیز خیابان ها، دارای این خط های راهنما هستند که شما را برای بهره گیری از آنها توانا می سازند.

خط های راهنما در ربایش نگاه به سوی سوژه بسیار کارساز هستند و بگونه ای مانند همآوردی های بدن سازی می مانند که آنچه باید نشان داده شود را برای تماشاگر برجسته می کنند. برگزیدن این شیوه از ترکیب بندی کاری جسورانه است، ولی برای آفرینشگری در عکاسی و ساختن عکسی بی همتا، کارساز است.

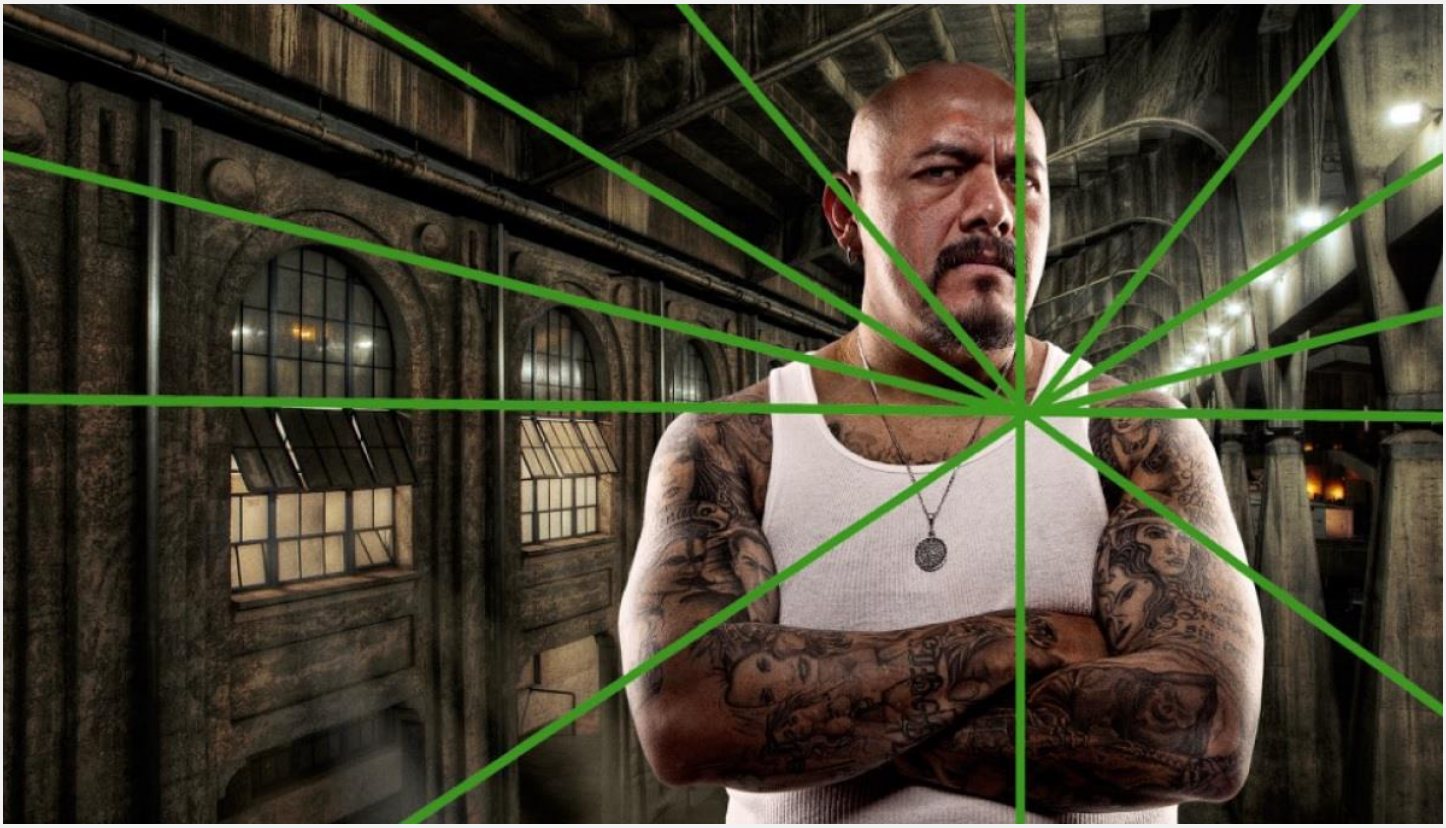

در این شیوه از ترکیب بندی باید از بکارگیری خط های غیرهمگون پرهیز کنید. برای نمونه، ببینید که من چگونه همه کوشش خود را کرده ام تا خط های ستانی را دگرگون کنم. به جایگاه سر سوژه و خط هایی که بام ساخته است، بنگرید.

جوئل گرایمز

مرور عکس های دیرین

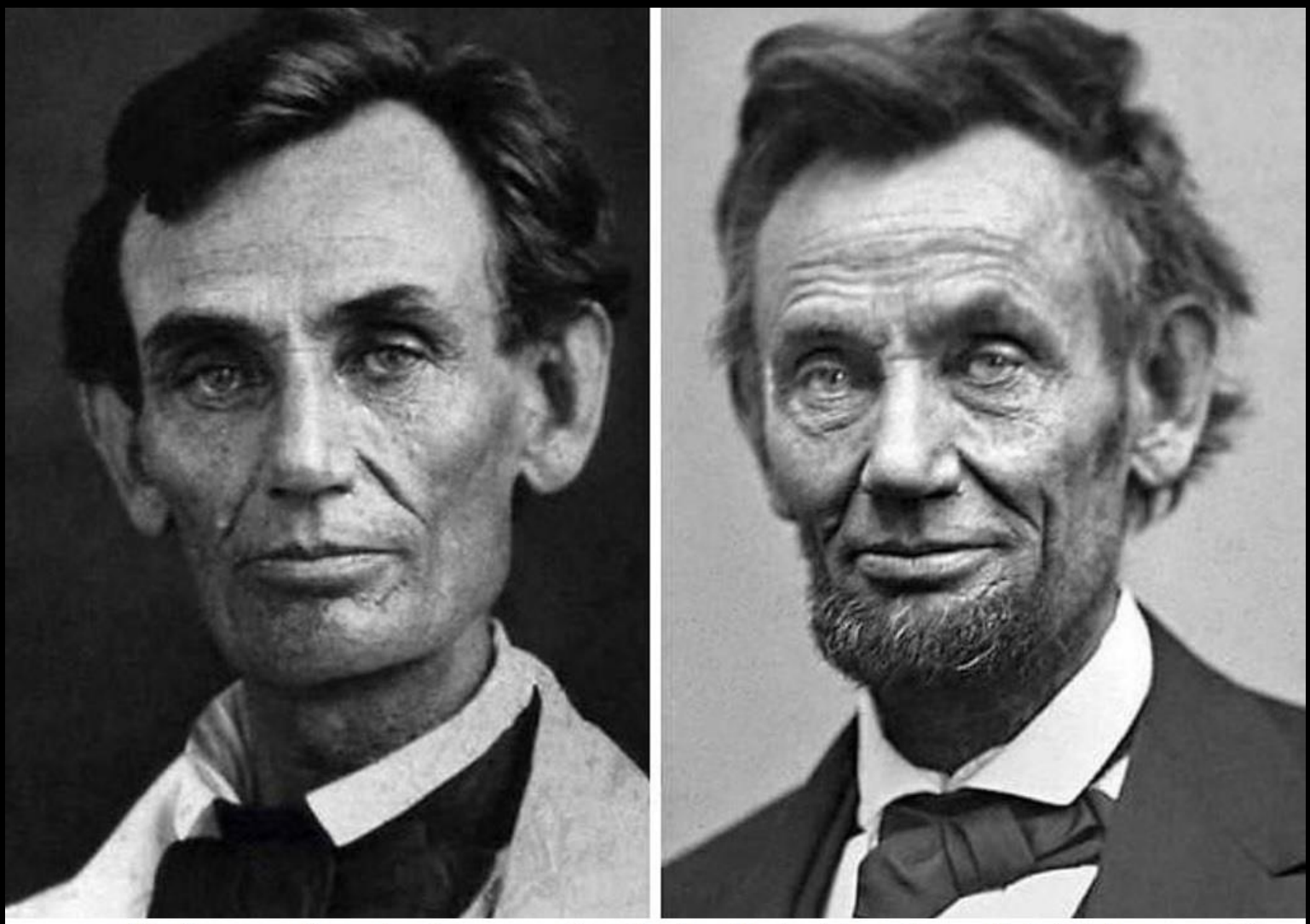

دگرگونی چهره ابراهام لینکلن، تنها در درازای ۸ سال، زمانی که درگیر رهبری جنگ های شمال و جنوب آمریکا بود.

سه معدنچی در کولورادوی آمریکا در ژرفای زمین، سال ۱۸۹۵ میلادی

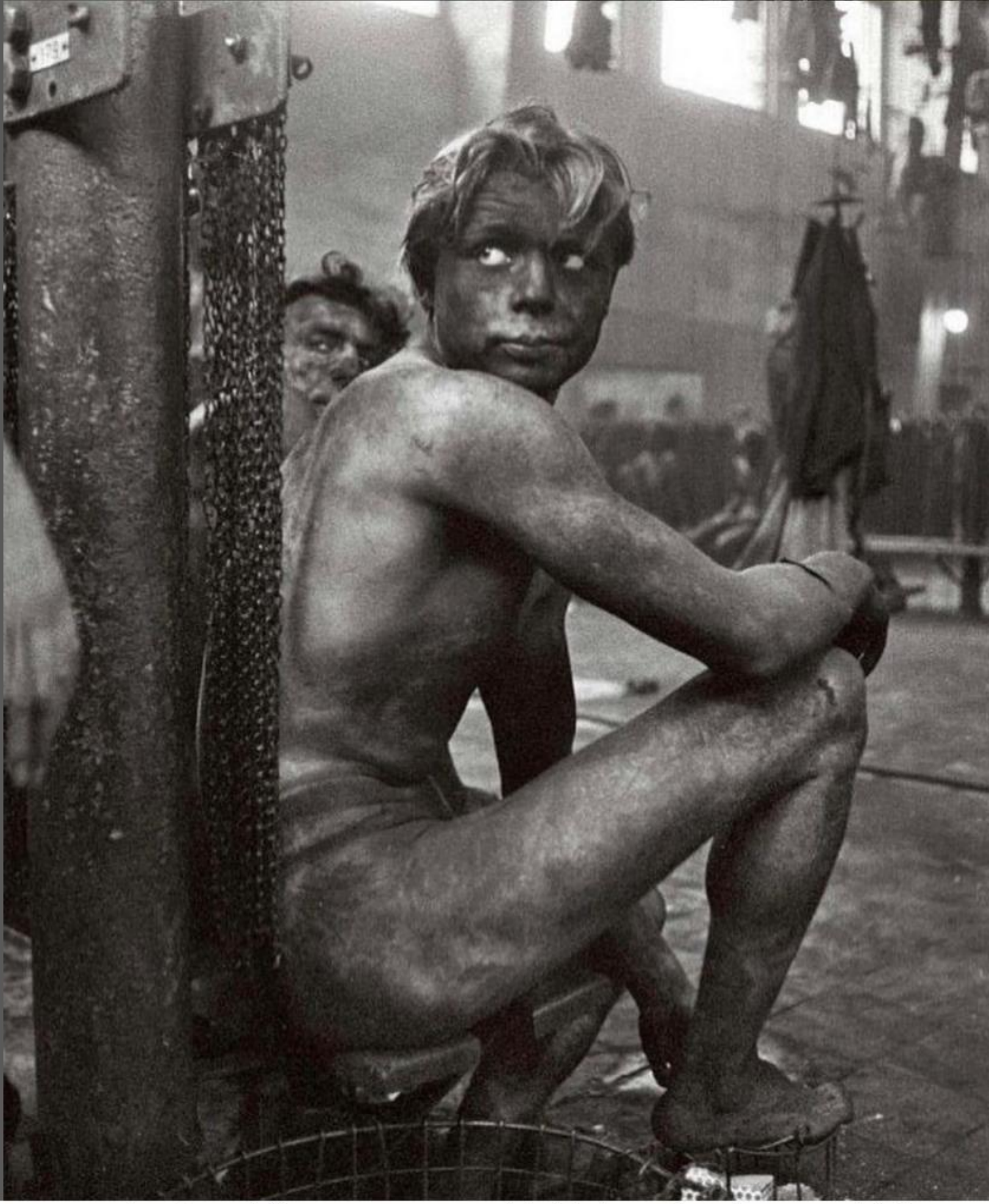

کارگران معدن زغال سنگ پس از پایان کار، در نوبت شستشو - آلمان، ۱۹۵۸ میلادی

کارگران معدن پس از چند روز کار در ژرفا، به روی زمین بازگردانده می شوند.
بلژیک، سال ۱۹۰۰ میلادی

عکس پرتره پسر نوجوان سیسیلی، دهه ۱۹۰۰

عکس ویژه
به بهانه روز جهانی عکاسی در ۲۸ امرداد

زرشپیگل یا همان "آینه ای که عکس را دستکاری می کند" نام عکسی خودنگار از یوهان نیگمان (۱۹۷۷ – ۱۹۰۲) عکاس آلمانی است که آن را در سال ۱۹۲۷ میلادی در مدیوم چاپ ژلاتین نقره گرفته است و خود او در پشت دوربینش در این عکس دیده می شود.

فراخوان عکس اکسپوژر ۲۰۲۵-۲۰۲۴

زمان فرستادن عکس به انجمن پاداش جهانی عکاسی اکسپوژر رو به پایان است و تنها تا نیمه شهریور ماه، تارنمای اکسپوژر برای دریافت کارهای ارزشمند شما (عکس و فیلم) باز خواهد بود.

به یاد داشته باشید که فرستادن عکس در اکسپوژر رایگان است، مگر آنکه بخواهید تا شمار بیشتری از کرانه (۱۰ عکس) بفرستید.

امسال در هماوردی، این بخش ها گنجانده شده است:

عکاسی ساختمان (معماری)

عکاسی با گوشی همراه

عکاسی چشم انداز

عکاسی در شب

چهره نگاری

عکس های ساخته شده با نرم افزار و هوش واره ها

عکاسی ورزشی

عکاسی خیابانی

عکاسی از امارت شارجه در هر ژانری

ما در اکسپوژر از عکس هایی که شیوه ای یکتا را به نمایش می گذارند، پیشوازی بیشتری می کنیم. همچنین، نوشته های زیر عکس هم برای ما ارزشمند است.

عکس های راه یافته به بخش پایانی، در آغاز ماه آذر به آگاهی همه برگزیدگان این دوره رسانده خواهد شد.

https://awards.xposure.net

Anselmagazine

به ما به پیوندید

نام: .....

نام خانوادگی: .....

زمینه هنری یا گرایش هنری: .....

راه تماس با شما: .....

فرستاده شود به:

info@anselmagazine.com

Anselmagazine
22 08 24 02 19